

شرح در آمده پس مخصوص بخوبی هر شیء از کلی از میراث بنکار فلو که از کلام بعضی علماء
 ما ظاهر میشود عمل بجهت باشد چه اگر مراد از بنوعیست مخصوصا وجهی نخواهد بود
 و اگر بجا شرحی زاده کرده اند مجاز بود نوع اول نیز در بعضی منع است فند بر این
 بیاید دانسته که این شرط حسب رکت علماء ما رضوا از الله علیهم مذکور است
 بر آن اتفاق دارند این چهار شرط است که سبب گرفتاریت و بعضی شرط دیگر نیز اعتبار کرد
 و از این شرط خاص دانسته و آن اجتناب از رذای است از محرمات و ارتکاب مناهی صحت میکند
 منع مبادرت با امور صرفی نمیکنند مبادی که خود مرتکب مناهی نباشد و عاقل
 باشد و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بچند دلیل اول آنکه اگر پیران امور الناس بالبر
 و نسی و انفسکم یعنی با امر میکنند مردم را بکنکوی یعنی مبادرت بطاعات و اجتناب
 از مناهج و فراموش میکنند نفسها خود را و با آنکه آن اولی است بامور ساختن بیان
 دست از آن باز میدارید کلیه از آنکه اینچنان نیاید کرد و قوله تعالی کبر مقتا عند
 الله ان تقولوا ما لا نقولون یعنی نزدیک گناه است نزد پروردگارتان آنکه بگوئید و
 بگویم چیزی را که خود از اهل قبل نیاروده باشید ستم جدیدی که وفایت شهادت او حضور
 مفاد است و صفوی ضاوان الله علیه اله مرث لبلا امسری بقوم نشر من شاهه
 بما و یض من نای فقلت من انتم فقالوا کما تا امرنا بالخير ولا نایه و نهی عن الشر و نایه
 سیه که مثل بعلج بر دند گذشتیم بگویند که نهی ای پشیمان بفرضهای ایشان قطع
 کردند از ایشان پرسیدم که شاید گنایند و بچگونگی است و این عضویت شده اند
 گفتند بودیم ما جوی بود از دنیا که مردم را بخر و اعمال نیک مامومینانیم و خود مینا
 بان نمیبویم و ایشان از مناهی منع میکردیم و خود مرتکبان بودیم و امان کردار ما
 لوده بود چهارم آنکه هدایت کردن غیر منع هدایت پادشاه است و بر این پادشاهان
 بعد از ای بود و گفتند ان الاصلاح زکوة نصاب الصالح یعنی تصلاح و بر دعای

حکایتی
 از شیخ
 ابوبکر

احادیث دیگر فهم شده است بنیاید داشت که ملزبان انکار چنانچه ایشان سبوق
 یافتند است اول انکار بدیهه و مرادش مذکور خواهد شد و انکار نیز این که اول
 مرادش موعظه و نصیحت است و نیز مرادش نوعی و ملائمت است که انکار بدست که عبارت
 از شکستن آلات فتوح بود که درین فاعلان از مقام فعل مذکور و فاعلان او که با انکار
 مشارف شود و امثال آن و اینها از این ملزبان بشرط و طاریه مذکور و شرط است مرئیه
 دوم و سیم است و اما شرط اول یعنی انکار و فتوح و جمیع انواع ان شرط جمیع این شرطین
 بلکه آن بر چند نوع است و هر نوعی که حکایت اول اعتراف و خوب فعلی که ترک شده
 و حوت فعلی که بعد از آن در ترتیب عقاب الهی بر فعل و ترک مذکور و رضایان ایشان بان
 و خوب این نوع همین شرط بشرط اول است که علم بوجود و حوت باشد و بعد از تحقق
 شرط دیگر ساقط نمیشود و دوم دشمنی داشتن نازک معترف و فاعل منکر و این بر ترک فعل
 مذکور که بعضی از آن که در بعضی احادیث از این فاعل است عبارت از آنست و چون
 ان شرط بعد بشرط اول بشرط ثالث و رابع که بنویسند و تا بشرط
 ترتیبی است بشرط نیست سیم شرط چهارم که است خاطر بقا علی نازک مذکور که بیفوق
 زبان و دست باشد مثل عدم مکالمه و ترک اختلاط و امثال آن و این نوع از این شرط
 نسبت به اولی که بشرط جمیع شرایط او بعد است و بعد از تحقق یکی از آنها و خوب این
 ساقط آنها نیز شهر و آن از انواع انکار قلبی که از قوم و قوع یافتند یعنی بر مستعمل
 که در آن کرده اند و از این نظر بر ظاهر شد که آنچه شرح ابوالغاسم و علامه علیها السلام
 و جمیع دیگر از صفات بر آن رفتارند که انکار قلبی جمیع اینها از شرط اول مذکور و بشرط
 نیست زجاده استقامت بر کمال است و محقق نماید که اطلاق فی هر سر یک از انواع انکار
 قلبی بطرفی بخاز است و هم چنین اطلاق امری بر جمیع نواع حسبت سواى بعضی افراد امر
 لغوی است و همانها نیز شاید اطلاق مذکور حقیقت شرعی باشد و در بعضی اصطلاح

پس هرگاه مقصود مذکور بفعل بعضی حاصل شود تکلیف بکوان بان عبت خواهد بود و حکم بوجوب بان برایشان وجبی نخواهد داشت و بر او وارد میاید که اگر مراد او از حصولی که گفته است هرگاه بر فعل بعضی مرتب شود حصول بالفعل است یعنی هرگاه وقوع معروف و ارتفاع منکر بفعل بعضی منتهی شود و جویان از دیگران است این معنی محل نزاع نیست و کسی در این خلاف نکرده بلکه خلاف در وقت خوان است و اگر مراد او حصول بالقوه است ^{بعضی} آن حصولی که از عبت بودن امری یعنی دیگران عبت بود در بعضی اوقات خوانند است یعنی وقتی که وجود عدم خود را با جمعی که پیام بان متای دانند چنانکه گذشت نفع او نمیکند چه او قابل بوجوب کفائی مطلق است و اگر مراد او ایفای آنست که لازم میاید که بنا برت ایشان بان بعد از صدق آن از بعضی در جمیع اوقات عبت باشد دعوی مذکور در معرض ضمیمه است و سند منع بیفصالی که در ضمن مثال مذکور گذشت قدرتها پس ^{بعضی} و هر چه باید دانست که اینچه از شرط و جویان عبت با کفای علی اختلاف القولین میافهله ما رضوان الله علیه است با نافع است چهار شرط است اول علم بانکه کدام معروف منکر کدام و چنانکه برایشان از یک دیگر نا از غلط این باشد یعنی منکر را معرّفی انکاشد امر بان نکند و معرّفی صورتی در مقامی از آن شود و ^{بعضی} و ^{بعضی} از شخص بزرگ معروف و فعل منکر و یا نبود علامت ارتفاع آن از او سیم بخوبی تا اثر فعل او یعنی مرتب اثر مطلوب بر فعل دوم شرط چهارم باشد چنانکه تا اثر مذکور احتمال نداشته باشد و دانند که در پیام او تا اثر مذکور اثری مرتب نمیشود اندک شد تکلیف بان وجوب نخواهد داشت چنانکه امر آنکه ضرر مالی بضرری باید بی بر او و چون مذکور مرتب نمیشود باشد نه نسبت با امر با هو فتر نسبت به دیگران الا فعل اسلام و از جمله این چهار شرط اینچه از حد و اولی اشعاری هست و شرط است که شرط اول و شرط ثالث باشد و شرط ثانی و اینچه از

مشارکت

و جویان عبت با کفای علی اختلاف القولین میافهله ما رضوان الله علیه است با نافع است چهار شرط است اول علم بانکه کدام معروف منکر کدام و چنانکه برایشان از یک دیگر نا از غلط این باشد یعنی منکر را معرّفی انکاشد امر بان نکند و معرّفی صورتی در مقامی از آن شود و ^{بعضی} و ^{بعضی} از شخص بزرگ معروف و فعل منکر و یا نبود علامت ارتفاع آن از او سیم بخوبی تا اثر فعل او یعنی مرتب اثر مطلوب بر فعل دوم شرط چهارم باشد چنانکه تا اثر مذکور احتمال نداشته باشد و دانند که در پیام او تا اثر مذکور اثری مرتب نمیشود اندک شد تکلیف بان وجوب نخواهد داشت چنانکه امر آنکه ضرر مالی بضرری باید بی بر او و چون مذکور مرتب نمیشود باشد نه نسبت با امر با هو فتر نسبت به دیگران الا فعل اسلام و از جمله این چهار شرط اینچه از حد و اولی اشعاری هست و شرط است که شرط اول و شرط ثالث باشد و شرط ثانی و اینچه از

امر مذکور بر جمیع افراد امت واجب نیست و قائلین بوجوب عینی نیز بیان قائلند چه
 ایشان نیز بر جمعی که جامع شرایط آن نباشند واجب میباشد و قائلان از این منکرند
 که بر بعضی که جامع شرایط مذکور هستند بر هر فرد بخصوص واجبست و بفعل
 دیگری از قضاوت نیست و هیچ یک از این دو حدیث دلائل ندارد بر آنکه از جمعی که
 جامع شرایط مذکور نباشند هرگاه از بعضی میادرت بان واقع شود قبل از آنکه
 اثر مطلوب بر فعل وارد دیگران ساقط میشود و تراخ بین الضمیرین بر سر این است
 و سقوط واجب از جمعی که جامع شرایط وجوب نباشند اقتضای آن میکند که در
 کفایتی باشد چه اگر در پیام از واجبات از آن قبیل هستند که با اتفاق واجب عینی
 مثل حج و جهاد و زکوة و امثال آن نهائیش بخاطر هر یک که اگر قابل شویم بانکه هر یک
 یکی از ده نفر مذکور در مثل که سبب کفایت بان تمام نمایند که دیگران را مظنه
 باشد که مشارکت ایشان را اصلا در حال ذممت با اثر مطلوب نیست باعث سوغ آن
 شخص در فعل و ترکش مذکور نیز پیشو بلکه اگر بازامداد از آن امر در معرض امکان و
 باشد همان فعل یک کس کافی است و الا مشارکت ایشان نیز لازم نیست و وجود
 عدم آن علی الاستوابة مشارکت ایشان واجب نیست و چون آن بر ایشان قبل از
 آن یک کس در آن کفایت است جملا بر هر یک از ایشان میباید بیان واجبست و وجوب
 است و میتواند بود که کلام ابن البراج که ظاهرش وجوب کفایتی است بر این محمول شود
 بخلاف کلام سید مرتضی و جمعی که حکم بر وجوب کفایتی مطلق کرده اند و عبادت ایشان
 نایب این تفصیل ندارد پس این علامه در کتاب مختلف گفتار است که مذهب ابن البراج
 همین مذهب سید مرتضی است یعنی محل بحث باشد و استدلال کرده است علی
 قدری در دو کتاب مذکور که الضمیرها بر کفایتی بود و چون مذکور بانکه غیر از امر
 و غیر از منکر که از جانب شارع امر بان واقع شده و نوع معرفت و ارتقاء منکر

کندانم خواهند بود جمیع کبر و جوی بی خودی و قدر اند شوق ثانی را اختیار کرده اند و نقاش
 نیز نفسیانی را با وجود ظن مذکور بخوبی نکرده اند و جمعی که واجب گفتاری بنده است
 میگویند مشارک دیگران با او واجب نیست و بجز شروع آن پاک کردن آن از این است
 شافط میشود و جماعت اولی استند لال کرده اند بر مطلب خود و بعد از این حدیث چه ظاهرش
 دلالت بر وجوب حدیث بر هر مؤمنی دارد و بعضی روایت دیگر که در معنی بیان نزدیکند
 مثل حدیثی که روایت شده است از امیرالمؤمنین علیه السلام که من ترك انكار المنکر
 فلیه و بدو و لسانه فهو مبین الاجزاء یعنی هر کس ترک کند نهی منکر و انکار امر ابدل
 خود نماید است خود با زبان خود چنانچه بعد از این تفصیل مذکور خواهد شد حق
 خواهد بود در میان مردم ها و اثری که بر حیا و شرفیست بر نزدیکان او منسوب خواهد بود
 و روایتی که منقولست از امام جعفر صادق علیه السلام که انحصر فرمودند با صحابه خود
 که انتر قد خوتی ان اخذ البری منکم بالتفیر و کفلا یعنی ذلک و انتم يبلغکم عن التحمل
 منکم الصبیح فلا تنکروا علیه لانه یجوز و لا یؤذ و ینحی بیده که یعنی بدین شیوه که منقول
 است هر که بپیکناه شمارا ای صحابه رعداد کناه کاران در آورده مؤاخذه نماید و چون
 سراپا یعنی سزاوار نباشد و حال آنکه شما مبرسید که مراد از شما که میاورد باعمال فنیجه
 نماید انکار فعل او میکنند و از او دور نمیشوید و او را در معرض ابدان ازار نمیدارند
 ترك ان کند و امثال این احادیث در این باب وارد است و استند لال مذکور است بر وجوب
 مشاهده میشود یعنی ضیق استماعی احادیث دلالت مذکوره بر زیاده اثر وجوب مطلق
 در معرض منع و صلای این حدیث بر نفس بر مطلب مذکور نیست چنانچه بعد از وجوب
 معنی ان ظاهر میشود و جمعی که واجب گفتاری بنده استند لال کرده اند بیان کرده اند
 و لکن منکم که با اثر جایش سنون کویاقت و بعضی در خواص حدیث که بعد از ظاهر
 غیر عام و بخاطر مبرسید که ابان و حد مذکور هیچ کدام زیاده بر این دلالت ندارد

و چون میسر آید در این کتاب

او از بندگان امر معروف و نهی منکر و مخصوص بعضی است و عام نیست که شامل
 جمیع امت باشد **پس اقول** بیاید دانست که علماء و امامت رضوان الله علیهم خلاف
 کرده اند بدانکه بیوبی امر معروف و نهی منکر که بغیر از آن بجهت نیز میکنند و چون
 عینی است یعنی بر هر فردی از افراد جمعی که شرط و جوان در ایشان متحقق باشد بصورت
 واجب است مانند نماز و روزه و امثال آن با وجوب کفائی است که تا که مرکب آن نشد
 باشد بر هر فردی از ایشان واجب است و چون بعضی بان پیام نمودند از دیگران
 ساقط میشود مثل نماز میت **جواب** السلام و امثال آن شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ ابو
 القاسم حلّی و ابن دین و جمعی از مشایخین علمای ما که از اینجمله شیخ شهید است در
 ارشاد و شیخ علی اعلی الله شأنه در بعضی مصنفات خود بر وجوب عینی وقتند و در
 بعضی بان از دیگران ساقط نمایند و سید رضی علم الهدی و ابو الصلاح شیخ
 جمال الدین مطهر علیهم السلام و بعضی دیگر از مشایخین مثل شیخ زین الدین رحمه الله
 واجب کفائی میدانند و حکم کرده اند بان که هرگاه جمعی بان پیام نمایند و ظن حاصل
 شود بانکه پیام ایشان بان در حصول مقصود کافی است از دیگران ساقط میشود و
 ایشان را بر عدم کتاب آن امری نخواهد بود و ما از برای مخصوص محل نزاع و توضیح مفا
 در مقام این امر مثالی در آمده بگوئیم که هرگاه فرغ کنیم که در شهری شخصی بزرگ نماز و
 شریعتی مثل اقدام بنهوه باشد و در آن شهره نفر باشند که شرط و وجوب حسب
 در ایشان متحقق باشد و از پیام بان خبر مثالی یا بدینا ایشان عاید شود و چون یکی
 از ایشان شروع در آن نماید و بر فعل او ترتیباً تر مطالبی که مداومت آن متخص است
 نماز و یا آمدن او از شهر و غیره موقوفون دیگران یا باشد بجز ظن مذکور بر فعل آن پاک
 کن ترتیب شود و آن شخص بزرگ فعل خود کند با وجوب حسب آنکه ضررانی ساقط میشود
 بان ایشان نیز واجب است که با وجوب ظن مذکور یا او مشارک نمایند و اگر در آن حال

فلیح ما بلداشان دل است بجانیه مردم و باعتبار غایت بغوا شری که بر وقت قلب
 مذکور مرتب میشود بحضرت عرفت اسناد میکند و او را تعالی و خدا العزیز الرحیم
 گویند و آن در گذرانند از تورات و تفصیلات و مجتهد مظالم و عفو سبقتان
 بید و احسان و ایتان لغت بی پایان و الامر شکر کبریا بی بدلتان است از انصاف با ما
 این صفات که گاهی که بعلنی خود مستعمل باشد الذی لا ینهی عن المنکر مله بمنکر در
 مقام هر نسبتی که از جانب شارع حکم بجهت آن شده باشد و در نظر شارع فعل آن
 ضیح نماید و مراد بمروری که در مقابل آن مستعمل میشود و ضعیف است که فعل آن بر آن
 بحسب شرع افدین حجتان بافته باشد مثل واجب سنت حسنی که در مقابل حرام است
 که شامل مباح مکروه نیز هست اما مله بمنکر در قول راوی که در سئل علیه عبدالله
 عن الامر بالعرف و النهی عن المنکر و کلام امام علی علیه السلام در جواب او و لغوی
 مذکور است و معنی واجبست چه امریست بر هیچ کس واجب نیست بلکه سنت است
 و مراد از وجوب بر جمیع امت که راوی سئوال از آن امام علیه السلام کرد و جواب آنست
 بر هر فرد علی البین خواه قادر باشد بر آن و خواه نباشد و خواه عالم بمعرفت و منکر
 بوده باشد و خواه جاهل و الذلیل علی ذلک یعنی دلیل بر وجوب است بر بعضی است
 مذکور است پس شارح آن به ذلک امری خواهد بود که از حصر وجوب بر جمعی که بر صفا
 مذکور انصاف داشته باشند لازم میاید که وجوب بر بعضی است بر نفس صریحاً
 چه از عبارات ظاهر است چه از عبارات مذکوره بر حصر مذکور در بعضی منع است و لیکن
 منکم امیر کلام امام علیه السلام صحیح است در آنکه من در آنست من بعضی است پس آنچه
 در بعضی نفی مذکور من پانیت یعنی باید که شما باشید اما منی که با من معنی و مخفی
 منکر پیام منوره باشد از صواب و در باشد و بعد از صریح حصر در این حدیث
 برخلاف آن از معنی عبارات ساقط والله اعلم فهذا خاص غیر عام یعنی امریست

و لا ینهی

مذکور است که من

مشتمل برده پیش پیش **اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول
 خدا صلی الله علیه و آله بدین شکر که حضرت عترت جبل ذکره دشمن میدارد و مؤمن ضعیف با
 که نبود میناستد و زادین کامل گفتند کدام امت مؤمنی که دین کامل ندارد با رسول خدا
 حضرت فرمودند مؤمنی که میناشترخ منکر شود و سرگرم با از میناشترخ تحرات و از تکاب
 نهیات باز ندارد با وی مذکور گوید از امام علیه السلام **وال** کرده اند از امر عجزت
 و هنی از منکر که ایان و اجابت بر جمیع امت امام علیه السلام فرمودند نه بر جمیع امت
 نیست بلکه مخصوص بعضی است گفتند بلکه مخصوص است و سبب اختصاص چیست
 علیه السلام فرمودند که هر کس واجب است که قدرش بران داشته باشد و چون دین تمام شود
 مردم اطاعت او کنند و لذت که معروف کدام است منکر کدام نه بر جمعی از ضعیفان امت که
 ان قادر نباشند و ایشان را حالت غیر معروف از منکر و منکر از معروف نبوده باشد و لکن
 و جوان بعضی است اختصاص دارد کلام الحی است در آن مجید و لکن **مِنَکُمْ اَمْرٌ یَدْعُوْنَ**
اِلَى الْخَيْرِ وَ یَنْسُرُوْنَ بِالْعَرْفِ قَبَهُونَ عَنِ الشَّرِّ یعنی باید که بعضی از شما ای امت محمد
 امتی باشد که مردم را بچرخ خوانند و مامور سازند ایشان را بمعرف و فعل خیر و باز داد
 از منکر و مباد در بر نهیات پس در جواب اختصاص باشد بعضی است و نسبت به جمیع امت نمودند
 باشد چنانچه اخبار الحی از حال امت موسی پیغمبر علیه السلام و علی علیه السلام مشعر بودند قال
عز وجل ومن قوم لهم اذان یهدون بالحق و یبغون لکن یعنی از قوم مؤمنان و هر آنکه مردم
 راهدایت میکنند بسبب آنکه با ایشانست و بحق دانستی عدل میکنند **بیشتر**
 ان الله عز وجل یبغض المؤمن الضعیف مراد بدین معنی حضرت عترت جبل ذکره است که
 با او بر جو سلوک نماید که کسی با کسی دشمن نباشد با او بر جو سلوک میندازد
 و عاید سازد و با پنجه بر دشمنی معذات مرتبت است یعنی جزای بد و بر این فاسد است اکثر
 صفاتی که حضرت عترت تعالی و جدا شد میدهند مثل رحمت که در لغت بمعنی رفت

و این سخن است
 از امام علیه السلام

مؤمن

تمامی هرگاه خود را در قبضه محنت پذیرد بکوان در آورده عبادت و طاعت ایشان را
 بر عبادت طاعت او اختیار نماید و فضل او را بر خود ضایع و ناچیز گذاشته در مقام
 کفران نعمت او در دانی و یا آنکه ترا بواسطه آنکه عبادت او کنی از او کرده است است از
 بندگی ماسوا او خود را بپند و متفاد و بکوان ساخته دست از عبادت او باز دارد
 هیچ شک نیست که از اهل ظلم و عدو خواهی بود و از جانب حضرت عترت عباد در معرض
 بن خطایه خواهی آمد **مَدَامْ تَجِدُ زَوْجًا زَيْبًا أَوْ لِيَاءً مِنْ دُونِ لَكُمْ عَدُوًّا بَدِيًّا**
لِيَطَّالِبَنَّ مِنْكَ یعنی ای فراموشگر بد شیطان و درویش و اشیاع او را در وستان ^{معا}
 مورد خود از غیر من یعنی مثل گذاشته ایشان را در وستان و در او خود میدانیند و
 فرمان برداری ایشان را و حیثیت خود ساختند بدل من انگاشته اند حال آنکه
 ایشان را مرثما را دشمنند بدیدل نیست که ظالمان و ستم کاران از برای من فرار داده اند
لَعَالَى اللَّهُ عَزَّ ذَٰلِكَ عُلُوًّا كَيْفَ جَعَلُتَ وَأَنْزَلُتَ هر دو آیت شده است پسند
 که متصل است به شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلبی از علی بن ابی طالب از حضرت بنو مسلم
 و سعد بن صدق که در ضمن حدیث هشتم که احوال ایشان از امام ^{علیه السلام} یعقوب ناطق جعفر
 محمد الصادق علیه السلام که قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
لِيَغْضَبَ الْمُؤْمِنُ الضَّعِيفَ لَدَى اللَّهِ پس از آن که **فِي لَدَى رَسُولِ اللَّهِ وَمَا الْمُؤْمِنُ الَّذِي لَدَى اللَّهِ**
 قال الذي لا ينه عن المنكر قال سعد وسئل ابو عبد الله عليه السلام عن الامير بالمعروف
 والنهي عن المنكر او اجيب هو لا ثم جميعا فقال لا قبل له ولم قال اما هو على الله الما
 العالم بالمعروف عن المنكر لا على الضعيف الذين لا يهتدون سبيلك والدليل على ذلك
 من كتاب الله عز وجل قوله تعالى ولئن كنتم امتهدتموه لولا المجرم يامرؤن بالمعروف
 وينهون عن المنكر فهذا خاص غير عام كما قال الله عز وجل ومن قوم مؤمنون يأمرون
 بالمعروف وينهون عن المنكر شرح کلام معجز نظام در ضمن آغاز و در نهایت و باجماع اخصا

شرح و تفسیر
 کتب معتبره
 و کتب معتبره
 و کتب معتبره

حیلها انکارند چرا که هر یک از ملک خیز بر مندا کوردا او بر میانگیزانند که ایشان را در خدمت
 خود بدارند و مشتههات خود را افاضان طلبند پس در حقیقت عبادت و طاعت
 مبرکه نباشند و غلاده بندگی او را در کردن انداخته داخل باشند در سبک حج
 که از جانب حضرت شریف طاهر معروض این خطابند که اَلْمُحْمَدُ الْبِیْمُ بِالْحَقِّ اَنْ لَا
تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ اِنَّهٗ لَکُمْ عَلُوٌّ مبینٌ یعنی معبود خود را با شما ای فرزند آدم و نکند
 شما که عبادت شیطان میکنند که او دشمن است مر شما را دشمنی ظاهر در این غیر
 باید که در هر حال مستحیروال خود باشد و از حرکات و سکنات و قیام و قعود و تکلم
 و سکون خود غفلت جایز نداری که مباد اینان شود که تمام عمر تو صرف عبادت
 شیطان و اطاعت کلبه خیز پر میشد باشد و آن نهایت ظلمی باشد که بر خود روا
 داشته باشی چرا که نفس خود را که در ملک بد تو حاکم و مالک افریده اند در وقت
 محکوم و ملوک جمیع باشند خواهی بود یا نه که توانی سپردن خود را باینده و فرما
 زار کرد اینده بواسطه آنکه عقلی که بر تو کرامت شده است بر او در اقلیم بدست شیطان
 تسلط است جمیع قوی و الا ان و خواست را مقدر داشته اند که اطاعت و فرمان او را
 او را خادم و مطیع ساختند حکم جمعی را بر او جاری ساختند خواهی بود و بعضی مفسرین
 در تفسیر کوبه و سخن که ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً از آن در آن که لا یار لیه
 بتکرار گفته اند که سبب آنکه ما فی السموات و ما فی الارض را در قبضه دست خود آورده
 اند که خود را مستحق هر چیزی از ایشانند چنان نکی که چیزی از آنها را در
 تصرف و دستخیز خود تواند آورد بلکه مستحق است که ما فی السموات و الارض و ما فیها
 هر کس بنده کی در حلقه دستخیز او دارند پس با وجود این همه عنایت و فضل الهی
 که شامل حال تو شده است و ترا در مرتبه رسانده اند که مخلوقات همه عالم با لادم
 از دست تو میزنند بواسطه آنکه تو سر برین میزنی بر کسی فرود نیار و در عبادت غیر قیام

نوع

و بنوای این حدیث زعمده پیام بافضل الجهاد برآمده زمت همت خود را از اقدام بران
 بری خواهی ساخت و کار دنیا و آخرت تو نظام یافتن عاملان عدل و انصاف و مملکت
 بدست تو که عالم اکبر شرف دانند از راه عمل خواهند یافت و چنان خواهند شد که هیچکدام
 قدم از جاده استقامت بر نهند و اگر و العباد بالله در جهاد با ایشان ماهره
 و گاهلی نموده و قیقه خود را بجا داشته و ذره رعایت جانب ایشان نمود که هرگز
 قتل در اهل و منفاد حکم خود ساختن بر انجام اطاعت و انقیاد در پی آورند و بر نوسان
 شد بهر چنانکه اراده ایشان نعلی گرفت بر آید و چنان میشود که همگی او فانی شود
 تحصیل شهبان و حصول مرادات ایشان شود و نور معنی همیشه بعبادت کلبه خیر
 مشغول خواهی بود و پرسش ایشان اقامت خواهد داشت چنانچه حال اکثر انبیا و پیغمبرانی
 که همگی همت ایشان مصر و طاعت شکم و فرج است و شب روز عداوت و نفاق هر دم
 تا شعار و در خود ساختن با و از ان پیام دارند و طرفه تر آنکه کافر از پرسش ایشان
 انکار نمایند و بر عبادت و تا بضعف عقل و نادانی منسوبی سازند و حال آنکه اگر
 بدیده انصاف در نگرند بر تیره عفت از روی کار خود برداشته حقیقت را بر وجهی که با
 کشف و ریاضت منکشف میشود باین ابعین مشاهده نمایند هرگز نیابند که کاه
 دست خدمت بر سپه اطاعت نهاده بعبادت خود مشغولند و ذامان اعمال خود را در
 خدمت و پیش گرفته گاهی بجهت او در رکوعند و گاهی در سجود و همیشه انتظار دارند
 که بخدمت از جانب او مامور شوند تا باین جحد خود نموده نهایت سعی و کوشش در تحصیل
 مراد و بقدم رسانند و گاهی در ملازمت سک بدو زانوی ارب و آمده پرسش و پیام
 دارند و شیک رفتن در فکر آنند که از جانب او چه شایسته صادر شود که در حال مقتضای
 آن بعمل آورند و همگی همت ایشان مصر و اذیت که در این خدای شیطان که مقررند تا
 و اراده او بیان نعلی کرد و منضم خوشنود و مسر او باشد سعی باشد و در پی انجام

خورشید گریزی و بدانکه هر چه در عالم کون و فساد موجود است ترا بجزوی از این
 شیا هنی بان حاصل است و از آن بیگانه نیستی نهایش آنچه در فواید پیش نظر و در ادب و در
 ان از اشیا ی دیگر نیز پاره است چهار صفت است اول خوی ملکی که ترا بر افعال ملا
 مفرقین و اخلاق فرشتگان مجسمه این ترغیب و تخریب نموده بر عبادت و طاعت پرورد
 و تلاش خصیل قریب رضای خالق ابل و نهار میندازد و کسیکه در افعال سیاه
 و اطوار حیوانات درنده مثل شمش و معرکه شقام و غلبه جبین بر خصم بدشنام نماند
 و در دن و کشتن و امثال آن ترغیب مفرق نماید سپهر بیوک که باعث برانگیختن شهوت و شرم
 قسا بخورد و اشامید و جماع کردن و ایضا مانشان باشد از افعال بیجا و بیخبر
 شیطانی که خصال شیطان لعین را از مکر و خیل و شعبه و امثال آن در نظر تو جلوه
 داده طبع ترا بجانینک مایل بیاند بلکه اگر نیک و نیکری پیشا که هستکل وجود تو عمل
 بجماع چهار چیز است **للمر حرم** چون در نیکری بدیده بدینانی با پی تو خویش را
عجبا و اچی کا بنجاسک و خوک و ملک و شیطانی جمع آمده بر بساط استیلائی سک
 عبارتی از فواید غیبی است که بان اشارت از بیگانه تضرق نکرده است در مقام اشقام از
 بی نوع خویشتم و ضرر و فتنه و امثال آن در مینانی و خوک کبابه از فواید شهنوائی که چون
 بر تو غالب شد نیک را از بد و خیر از شرفی نکرده بمقتضای اراده او میناد و در مینا
 و شیطان جمله نند و پراکت کر بان شر را در کس و خیر و در مینا و در باطل را در لباس حق
 جلوه ظهور مید پس اگر بجز یاد این سه شتم خانیکی پیام هوقد رفع کید و مکر شیطان
 کردی و سک و خوک را بر هم انداخته غلبه خوک را بسلطه اولاد آن سک بر آورد
 شکستی و کیزندگی و بیچاسک را به شمش ساختن و جمله دادن خوک بر او از خودی
 کردی چنانچه شد که هر سه در فلاح فرمان بر فاری با طاعت بود نامده مفهومی
 و محکوم نوشتند هر اینها از صحبت ملک بصره مند گشته هر سه ملکی فایز خواهی شد

کار

و بنویس

و نیاید و ذام باطل و سبیل شر اگر سلوک بدان باعث کراهی و هلاک باشد که براه
حق سلوک خواهد بود و چون آن نخواهد بود مگر آنکه زانکه نغیب است از جانب پروردگار
که باو عنایت شده باشد بوظایف شر که در پی پیام نموده از جمله مشاکران خواهد گشت تا
راه باطل را اختیار خواهد کرد و بیداری که از آن نعت گرفتار کرده بداد در سلك کافرین نغیب
مندرج خواهد شد و بعضی گفته اند که سبیل را بهر کراهی و حق و طریقی مستقیم است
و ذام باطل و طریقی شرعاً بیستار معلوم میشود یعنی بدین شی که نموده ایم ما انسان را راه راست
و طریقی حق بصب لایزال و اخیر و انزال ایات بینه تا اینست که قدر نعمت دانستنیان در خوا
امد و شاگر خواهد بود که با از ضعف بداد باطن ازان عدول نموده بهر بیضالت گرفتار خوا
گشت و بکفران نعت منسوب خواهد کرد بدین اگر بدیده بصیرت در نگرانی و قوت همولفی را
بطبع و منفاد خود قوت عاقله سازی هر آنکه بیخادانت عظیم و کمالان کریمه فایز خوا
بود و بصراط المستقیم که راه نجات و سبیل حق است خواهی رسید و اگر نزل بر قوت عاقله
تسلط دهد و چنان کنی که قوت عاقله اطاعت و انقیاد او را و جهت همت خود ساختن هر که
اوقات خود را در تحصیل مشبهات اوصاف نماید و عفتضای رضا و اراده او جاری دارد از
اهل ضلالت و هلاک کرده بداد در معرض خطاب خدا خسران آمیزند و خواهی آمدای
عزیز وجود تو مختصر است از عالم الهی و آنچه در این عالم موجود است از دنیا باطو و مرکبات و غیره
و مادیات هر دو موجود است و تو خود عالم کبری بلکه عالم اکبر چنانچه بان ناطقات
کلامیکه منسوب است به خیل ارباب حال و سیرت جویند هدایت و کمال امیر المؤمنین صید
الوحدین صلوات الله علیه و آله العظیمین شعرت بواک فیک و ما بصر و باوک منک و ما
نشر و تو عم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر و فرجه ان رعایه اوافقه القوم
مع اصله و ضمن این ربای در معرض بیان در میان بدین فایده است در ای تو اگر نام
خبری هم از تو بود و تو کرد و نگرانی از خود در جنم بشری بدینری تو عالم اکبری

کتاب

ان محروم باشد و چون خزانه را در نظر آورند که متعلق بساعتی داشته است که انرا بطلان
 و بیکاری گذرانیده است باید و خواب نیز برده است باید در اعمال مباحه که در میان لغوی نداشته
 صرف نموده انرا خالی بخورد یا بدان هر چیزی در حسرت و ندامت تمام او را دست دهد که چو ایا و چو
 مهلت اجل و قدرش بر پر کردن آن از حسنات بر او توبه مساوی داشته باشد و هم چنین بیک
 خواننده از خرابی ساعات هر روز عمر او را بر او عرض بکند که باشد و او را حالات تلذذ کند
 دست دهد تا با تمام رسیدن جهد کنی که خرابی ساعات انرا اعمال و احسانات سازی یا با او
 ان از ظلمات قیامت بمن کرد می و چنان مکن که بواسطه آنکه کاهلی و میل با ستراحت و
 قریب خاطر چنان شود که چون بنظر خود را درنده را خالی پای و در حسرت و ندامت تو
 و آن فایده مشرب نباشد و حال تو مثل حال ناجری باشد که بر سودای از دست رفتن
 ناست داشته باشد و همیشه بر سود که از آن منصور بود و حسرت مبرم باشد و توفیق بر
 ان مشرب نشود چه جای آنکه بنحوی مساوی داری که چون در انرا بر روی تو کشاید از
 هول ظلمت و از ارتش و ضیق ان توانی فرار گرفت و همیشه از ان در عذاب باشی الحان
 الله و ایا کم غزاک انجا هر بدان ای عزیز که نفس ناطقه انسانی واقع است در سیاه و قوت
 یکی قوت شهوانی که بان ادراک لذت بخت و حظوظ حیوانی آمیخته است خوردن و آشامیدن
 و جماع کردن و غلبه کی جستن بر خصم و امثال ان از لذت عاجل فانی و قوت غایب که بان
 تمیز میکند شب را از بد و خیر از شر و حق و یقین میشود در کتب کالات عقلیه و فصل اول
 حقیقه انصاف بصفات حید و متعلق با خلاق پسندید که منتهم قوت بسعادان است
 است و ادراک قیوس کامله را پیدا و کلام معجز نظام الهی و هدایتنا الهی القیدین یعنی نمودیم ما
 انسان را از انچه در راه شر اشارت با این دو قوت و هم چنان ابر که هر اناهد پناه البیت
 اما شاگرد او اما که و اگر خلاصه مفسران بنابر آنچه مفسران ذکر کرده اند و الله اعلم
 انکه که بدین که ما نمودیم انسان را از راه حق و طریقی خیر که در آمدن ان منتهم و سیکاری

ای نفس در این روزم

فصل اول در بیان قوت شهوانی

باشد همان پندار که امروزه از روز است که از روی حیات آن کرده و از روی نرسیده
اند و حیات آنرا بر سوار زانی داشته ^{اند} و در آن از آنچه در آن روز بعمل خواهد آورد و بر نوباد که
حیات این دور روز لغت شهابی و ساعات اثر باطل و ضایع نگذارند و بدان ای
نفس که شبانه روزی بر بیست و چهار ساعت تقسیم یافته و در حدیث وارد است که
انتر بتر للعبد لساعات اليوم الثلثة اربع وعشرون خزانه فقیه خزانه غیر افعال
نور من حسنه التي عملها في تلك الساعة فباله من الفرج السرور والاسنى ما لو ورد
على اهل النار لا شغلهم ذلك عن الاحساب والمها وفتح له منها خزانه اخرى فبالها مظالمه
يفوح منها وبتغشاها مظالمها وهي الساعة التي عصى الله تعالى فيها فباله من الهول في
الفرج ما لو قسم على اهل الجنة لفضل عبادهم بعينها وفتح له منها خزانه اخرى فبالها قاتل
لبن وهاشوی و هو الساعة التي نام فيها واستقل قبي من مباحات الدنيا فبها حشر على خلو
ویندم علی ما فانه من الرج العظیم الذی کان قادر علی تحسین فی تلك الساعة وبتغشاها
بعرض علی خزانه او فانه فی طول عمره یعنی بازاء بیست و چهار ساعت شبانه روزی
برای هر بند بیدار و چهار خزانة مخلوف شده که عمل هر ساعت از ساعات بیست و چهار
کانه او یا امر الهی یکی از این خزان که داشته میشود و چون روز تمامت در رسد بیک خزانة
بر عرض نموده بروی او بکشایند که لغت بیاعنی داشته که در اعمال حسنه و کردار
بتك صرف شد است خزانه بنظر او در موازنه روز رحمت الهی که اعمال حسنه او در آن
بان تبدیل یافته پس او را از مشاهده آن فرج مستر در دست میدهد که اگر اهل راحل و فرج
نمایند جمیع روز حیات از کثر شدن ذی که ایشان را از آن حاصل شود بحسب الم عذاب نمایند
و چون خزانة بکشایند که بیاعنی نماید داشته که صرف معصیت و مباحی و اعمال ناشایست
شده بر شمرند باین و هو نال و مشفق بنظر اند که اگر کفر و فرجی که از مشاهده آن روی
نمایند بر اهل جهنم شود جمیع نعمتها و عیشهای جهنم را ایشان مقصود شد و تقدیر

کلیه کارهای دنیا و آخرت
در این بیست و چهار ساعت
مستقر است

در روزی که در آن
از این خزانة

و هر سائیر بره بنای خود که در بلوک در آن اوصاف است و گراهنی من بود بن سائیر
 شمشک بمقتدر است پس بر هر کس که جفا و نفس را بر خود کرده و در سائیر
 و همیشه نفس خود را در معرض محاسبت و سرافنداشد از آنکه به نیت فایده یابد و در
 و در هر حال تخیر احوال و بوردن آن است سکانت و حفظ هر آنی که او را در آنجا است غافل
 نباشد و بداند که هر نفسی که از او بر میآید در وقت بیجا و جوهر است که آن را باید که هیچ
 شیئی از اشیا بود و فایده است از نیت که قائم مقام آن تواند بود بلکه تقدیر است که بان پیش
 خود بگوید از کوفت روح الهی که ایما لا ابادان در خارج و نفس آن بصره مند تواند بود و رفع
 از وقت فنا و ذوال این و مصون باشد و صنایع کدایشان یا صغر کردن آن مدامی که
 مشغول آن را که سعادتش بود باشد بقصا نیست پس عظیم و خسر نیست پس بزرگ که هیچ
 غافل با حنیار سپهر اموال آن نکرد که بضع عقل منو شود و هیچ نفی و دانا ایزا
 بر خود رواندارد که نزد او باریک و غیر نادان و بی غیر نماید پس چون مرغ سخن
 سبوح قدوس را بد و مؤذن صبح ندای تجلی الصلوة و زود بعد از ایام و کانه واجب
 بکانه پیام باید نمود و بعد از فراغ اذان نفس را محرابی مخاطبه خود باید ساخت و با او
 خطاب باید کرد که ای نفس از بضاعت سرایه که توانم و سینه بخت و سطره خود ساخت
 سگ این چند روز هم فانی نیست و این از آن وقت است و در بعضی فنا و ذوال و زامده
 در حقیقت بقصا نیست که بر این احوال و طریقه من زامه بافته است و این روز نیست که
 اجل مهلت چنانسان هاتمه و حضرتت نعمت زندگانی زامده است یوار زانی داشته است
 تا بیدار است و پیام نهائی و فائده که در سینه بخت و سطره است و بیا شد در آن بدست
 اری اگر چنانا از زاید اجل مهلت آن نپایانی و بسوزد و سلاک اموال مستطلم میبود
 هر یک از خدای خود در خولت میگرد که حیانت امر و دیگر یوار زانی دارد که ندارد
 ایام گذشته نموده عمل در آن بجای آورد که مشغول در سفیدی و در خجالت نبود که

بعضی از اولیاد است

باشد

باطن و صفهای خاطر است و هرگاه نفس از شواپب هوا و هو مزجک شد و از الایتن نفس
 و عیب برآمد دل نیز از لوث غلقات بماسو و مصفی میگردد و از کثرت خیالات باطله و
 توهانات سدا بر میثابد و تا آن شود فوزی این سعادت دسترس نیست و سرچشما یا بینه
 چنانچه شاعر گوید نظر نفس متر از منای شود و لایتن نور الهی شود افضل الجهاد
 من جاهد نفس حل خیر در این کلام که جمله من جاهد نفس است بر میثدا که افضل الجهاد است
 بحسب ظاهر صحیح نیست چنانچه بعد از رجوع بمعنی ظاهر میگردد پس جواد را که مصداق است
 بمعنی اسم فاعل باید اخذ کرد که کلام در این تقدیر باشد که افضل الجهادین من جاهد
 نفس یا آنکه خبر را محذوف دانسته کلام را بر جمله مضاف محمول باید ساخت تا نقد بر
 شود که افضل الجهاد جاهد من جاهد نفس الی بین جنبه بعضی استلال کرده اند یا
 نفس و از این حدیث بر آنکه نفس ناطقه حجرت نیست چاکر محمد باشد مستحق خواهد بود از
 مکان و در این کلام اثبات مکان از برای او شده پس حجرت نباشد و حق استند که حدیث
 دلالتی بر مدعای مذکور نیست بلکه نهایت فریب کمال نسبت نفس است بسید چنانچه
 نفس ناطقه ظاهر است که کنجایش اجزای دلیل بر نقی ان بوده باشد و بر اهین ظاهر
 عقلی بران قائم است و شواهد صافه نقلت بان حاکم و مکاشفات و ذوقیه باطنیه را
 معاضد چنانچه در محل خود مذکور است نماید پس باید دانست که جاهد نفس چنانچه این
 حدیث بیان ناطق است بهترین جهاد است و حضور عزت جل شانیه بر وقت فضل و کرم خود کلام
 ساختار است که جمعی را که بان پیام نمایند و معضد هدایت خود در آورده ایشان را از حق
 که جاده نجات صحراط المستقیم عبارت از است برساند چنانچه در کلام مجید خود
 بیان مینماید که والذین جاهدوا انفسهم سبلنا یعنی جمعی که در راه محبت
 با نفس خود جهاد نمودند و از ازمش بهای خود باز آورده بطاعت و عبادت و اجتناب
 نهیهاست و انکتا بفضایل و کمالات خوی و دانستند هر چند هدایت میکنیم ما ایشان را

ممکن

و کتب معتبره
در حدیث و تفسیر

از روی سماع یعنی هرگز از عرب شنیده نشده که ذکر آن کند مانند اهل و سهلا
 که در اصل اینک هلا و وحیطت هلا بوده و کلام در این تقدیر است اینک بکم رحباً و
 یسعه یعنی در او زمین بسیدب مدتها نوسعه و فراخی در معاش و مثال و بناء
 بقوم بناء نسبی است یا بناء مضافت و میرد که یکی از اغاظم علمای نحو است قضیباً
 و امفعول مطلق بود میداند که در این تقدیر باشد که رحبت ببلادك مر جیباً یعنی وسیع
 ساختن و نوسعه فراخی بخشیدن در بار خود را با مد خود نوسعه فراخی بخشیدن در جهاد
 النفس مراد بجهاد نفس مفهومی و ساختن و در تحت حکم خود آوردن نفس است و اولاد است
 او بر ملازمه طاعت و اجتناب منہیات و در معرض حساب آوردن او که در سودا
 که با پروردگار خود کرده است فائده او چند شده است و نقص او چند است و نذر
 نقصان بچیز می تواند کرد یعنی از اعمال که منضم فوز و سعادت است خرو بیت و مشاودا
 فواید صوی و معنوی چه لعل آورده و از امور که باعث نقصان پذیرفتن مراتب فریب
 و سبب ناخوشی و پروردگار از او چهره سزیده و جبران بچیز می تواند کرد و بر پا داشت
 و باز داشتن از میل منہیات و مرتیان در مقام کسوفی شهوانی و سبب او در آمد
 و سالوک او را با عدل او و دست او امر مذکور و او سبب فلاح و فیروزی خود ساختن چنانچه
 بان ناطق استاب که بپرخدا فلاح من زکما و فدا خاب من دستها یعنی بدستی که فلاح و فیروزی
 ساخت کسی که در مقام تزکیه و نظیر نفس و لعل و پاک ساختن دامن عفت او را از
 الایس با دامن ذایل و مغایب بسبب فایده داشتن او بطاعت و اجتناب فرعون او از
 منہیات و محرمات با پرورش داد و بندگی و ثمار او در نهال بخت و دستکاری و زاین
 مواضع و مضامین و کسب انواع کالات و فضایل علی اختلاف التفسیر و بدستی که
 خاب بی بهره ماند کسی که نفس خود را در پوره لغتقا و نقص داشت از خصیص جهان و
 میاشرب متا بر نیاورد و با وج فضایل و طاعت برساند و گفتارند که تزکیه نفس موجب

نمینند و رفع آن نمیشود مگر و قوف بعرفک که در ضمن افعال صحیح واقع شود و امثال
 این احادیث و لغیار در این باب بسیار است و الله اعلم **حدیث ناپزدهم** روایت شده
 است بسند که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه الفقیه از حسین بن ادریس از پدر
 او ادریس بن یحیی بن محمد بن عیسی از محمد بن یحیی الخزاز الکوفی که نقل کرده است و معنی آنست
 از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام و حدیث بسیار روایت کرده است از موسی بن
 اسماعیل بن موسی الکاظم از پدر عالم مقدار و امام یحیی عالم امام موسی الکاظم علیه السلام
 از ابناء عالم مقدار انحصار بزرگواران از ائمه اربعین و بقیة الدین امام الشارح و الفا
 علی بن ابی طالب علیه السلام الله الملك الغالب ان رسول الله صلی الله علیه و آله بعثت سیرة فلما
 رجعوا قال مرحبا ب قوم فضوا الجهاد الا صغر و یغی علیهم الجهاد الا کبر فیل یارسول الله
 وما الجهاد الا کبر قال جهاد النفس ثم قال علیه السلام افضل الجهاد من جاهد نفسه
 التي بان جنبه شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و تمایز و انجام احوال
 بود و پیش پیش اول بدو شیخی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادند جمعی را
 از لشکر هدایت او که برای جهاد پیام نماند چون باز گشتند و بخدمت او رسیدند
 با ایشان اشارت نمود فرمودند خوش آمدند جمعی که برای جهاد اصغر پیام نمودند
 جهاد اکبر بر همه همت ایشان باقی است که مینماید بان نیز پیام نمود گفتند ای رسول خدا
 جهاد اکبر کدام است فرمودند جهاد اکبر جهاد بان نفس اشاره است بعد از آن فرمودند که غیر
 جهادها است که کسی نفس خود را در میان دو پهلوی خود واقع است جهاد نماید پیش
 دو قوم هفت سر بر بفتح سین و کسری و شد بدینای مفتوحه ناپزدهم لشکر و امیکونند
 از پنج نفر ناپزدهم نفر ناپزدهم نفر ناپزدهم نفر ناپزدهم نفر ناپزدهم نفر ناپزدهم نفر
 او را بعد از مرحبا ب قوم مرحبا از وجوب بتم و اگر فرزند که بجهت تو سر و فرخستند او را
 رجب بفتح ر که بجهت واسع و فرخست و نصیب آن بعلی است که خدایان در کلام لایق است

شرح
 جملات
 و
 توضیح
 آن
 است

بعضی

ملاحظه کماکان ظاهر میشود و از بعضی احادیث و اختلاف تعدد انواع آن از هر کجا
 دیگر نیز فهم میشود چنانچه حدیث دارد است که کماکان بعضی ناسبت تغییر نداشت و بعضی
 منشاء نزول بار و بعضی موجب تنگی و حبس زو و بعضی سبب هتک سر و بی عرضه و یا هتک
 فریب نزدیک شدن هلاک و فتنه بر این قباس چنانچه از امام یحیی ناطق جعفر بن محمد انصاری
 علیه السلام روایت شده که الذنوب التي تغير القوم اليها والتي تنزل النقم الظلم والتي تخسرو
 الرزق الزنا والتي تهتك الشريعتين والتي تعجل الفنا فطبعة الرحم خرافة مضمون به
 صدق منقول امام علیه السلام آنکه گاهی که تغییر در هتک و بر کبریا نداشت یعنی است که
 عبارتی از ستم و تعذیب گردیدند و علو و زیادتی جستان و امثال آن و گاهی که باعث نزول
 بلا و حصول نقم است ظلم است که بجز تصرف در حقوق مال و عرض مردم است از روی قهر و
 تعدد و برخلاف مقتضی عدالت سلوک کردن و آنچه مورد تنگی زنی و عسر زناست که
 عبارت از وظایف نداشت برخلاف قانون شریعتی عظیم و آنچه منشاء هتک شود
 میان مردم است شریعت است کرام الجنایاتش دانستند و فرار و هتک و اجماع اهل اسلام
 ناطق بر حجتان و آنچه مضمون نزدیک هلاک و فتنه و قریب اجل است قطع صلوات رحمت
 که حقیقت آن سابق ذکر ناست پس چنانکه هر دو ای اختصاص بازاله مرضی از امراض بدن
 دارد و هر دو ای مخصوص بدین است بواسطه بعضی مناسبتها و خصوصیات که از دو
 بان مرض همان داروایان در هتک مثل ضدیت است کیفیت و اختصاصیت و امثال آن میشود
 بود که هر فعلی از افعال حج را نیز اختصاص بنکفر نوعی از انواع گناه بوده باشد بواسطه
 بعضی مناسبتها و خصوصیات که غیر عالم القیومی که بان عالم نیست و موید افست
 حدیثی که غزالی در اجماع علوم روایت کرده است از امام جعفر صادق علیه السلام از ابان
 بن کوازه منظر از حضرت با روایت رسالت صلی الله علیه و آله که اگر در سفر بودند آن من الذ
 ذنوب لا یکفرها الا الوضوء فبعضی بدین سبب که از جمله کماکان گاهی است که رفع آن

نکند

تدارد چنانچه صاحب صحاح تصریح بان کرده است انظر الى ابی فیثس ای فیثس اسم کوهی
است در مکه معظمه زاده الله شرفاً و عظیماً که چون اول کسب کرد بر آن کوه خانه بسا
کرده است مستم با فیثس بوده بنام او است شهر یافتند است پس اگر ملاقات اعراب مذکور
یا حضر رسالت صلی الله علیه و آله در مکه اتفاق افتاد است یا جای دیگر نزدیک مکه بود
ظاهر است که نظر در معنی خود مشعل شده باشد و مله بدیدن بچشم باشد و الامر در بد
بدل خواهد بود که بجهت یاد کردن و بخاطر آوردن آن از اخذ در جهازه اخذ اینجا بمعنی
شرع است و جهاز بفتح جیم و کسر هاء و آمده است بمعنی اسباب و ما یحتاج تسرفاً
القاموس جهاز المرسل و السفر بالکسر و الفتح ما یحتاج الیه کتبت الله له مثل ذلك
ظاهر است که مراد از مثل ذلك در محسنه باشد که در نامه حسنا او نوشته میشود و
میتواند بود که اعم از آن باشد و از محو سبب است و دفع درجه است نیز و الله اعلم خرج من
ذو بیهوشی شده است مفارقت و از کاهان و خلاصی از بیخات آن بیرون آمدن شخصی
از خانه و امثال آن و کلام از قبیل استناره مضمره نجهت است و میتواند بود که نشیب شده
باشد کاهان بجای و پیراهن و امثال آن که چنانچه پیراهنها بدین افر و بکسر زدن کاهان
نیز احاطه بر این کس میکند چنانچه کلام مجید بان تا طواست و احاطت بر خطیب و کلام
استعاره بالکتابه باشد و ذکر خروج نخبیل آن و معنی استعاره مضمره استعاره بالکتابه
و بقیه و نخبیل پیشتر یاد کرده شد ذکر فاذا سعى بين الصفا والمروة خرج من ذوی نکر
خروج من ذوی بیهوشی بیرون آمدن از کاهان در جزاء عمل در این حد یا نکر بعد از بیرون آمدن
دیگر بحسب ظاهر بیرون آمدن پیشتر نسیب میتواند بود که بواسطه ناکند باشد در دور رسد
از کاهان و بقیه از هر تیره و خروج شده باشد یا آنکه مراد بخرج و بیرون آمدن
نوعی از انواع کاه باشد چه کاه بر چند نوع است بعضی مائیت بعضی بد و بدین معنی
قولیت و بعضی ضلی و فعلی نیز باختلاف الات و اعضا با انواع مختلف میکرد چنانچه

کاهان

خدای برامدم و نتوانستم با سعادتت سپید و توفیق آن در پناه من و من مردی ام نما
 دار بفرمای تا از مال خود در راه خدای بمقدار بدال نمایم که توای آن بر ابری توای
 حج تواند نمود و من از ادراک توای آن محروم نمایم پس سو خدا صلوات الله علیه
 بخاندان الطهات نموده فرمودند ای اعرابی سوی کوه ابو فیس نظر کن بدر سو که
 اگر کوه ابو فیس نام طلای احرش شود هر روز راه خدا صبر نمائی و بار باری سخفاف
 نفقه کنی نمیشوایی سپید شوی که بر ابر توای حج الله اللوام تواند بود بعد از آن
 حضرت فرمودند بدر سو که هر گاه حاجی شوی در راستعداد و هبته مسفر حج نماید و
 نذارد چیزی از استیاس فرزند کور و نکند از فائز مگر آنکه حضرت عقیله از راه هر گاه
 و برداشتن بنویسد در صحایف حسنت او ده کسند و محو گرداند از نامه حسنت او ده
 یعنی ده گناه از گناه او بیامزد و بلند گرداند در ثبوت قیام از آن خود ده در هر گاه
 مرکوب خود سوار شود بر ندامت مرکوب او پای نکند پای مگر آنکه حضرت عزت هر گاه
 و گذاشتن بنویسد بجهت او مثل آنچه اول نوشت بود چون بطواق خانه و بنیاد و تمام
 از جمیع کاهان بیرون آید چون میان صفا و مکه بیاید از جمیع کاهان بیرون
 آید و چون عرفات آید و قوت عرفات از و بعل آید از جمیع کاهان بیرون آید چون بیرون
 آید و وفوف مشرف بر آید از جمیع کاهان بیرون آید و چون روی جبهه را بعل آید از
 جمیع کاهان بیرون آید فرمودند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله برای وجهه موقوف
 از موافقت حج داشته در ندهد موقوف فرمودند چون حاجی بر آن وفوف نماید از
 جمیع کاهان بیرون آید بعد از آن خطاب کرده فرمودند که بخواست ترا بمقدار ما که
 وسیله بدینان ثواب حج بدین الله الترام توانی رسید به پیش من و هر آنچه از بقیع
 هجره منستوانت یا غریب که هیلا از آن ساکنان یادید و موطنان صحرایند و سکنه شهرها
 عربی گویند و عربی هم چنین است و اعراب جمیع آن نیست بلکه اعراب جمیع است که واحد

بمدحش دانسته نه تقدما ظاهر است که همان محمد بن الحسن بن القاسم بن فروغ است
 که خود نقاش دانسته است و مدح مذکور دارد و اشیا هستند که در اسم او کرده و الله
 اعلم از موسی بن قاسم که پیش هم از نقاش رجال حدیث است و مصنف سو جلد کتابت از
 صفوان و ابی عمیر که از اعیان نقاشان رجال حدیث است و معاوی بن عمار که بعضی نقاشان
 و بعضی مدح و نقل است که عمر او یکصد و هفتاد و پنج سال رسیده است و در
 سبیل انقیاف عدد مذکور دارد پنج سال رخت و شت از بصره چیرنو لداورد رساله
 اول از بصره رسیده از امام بیخ ناطق ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از
 ابان و زکوان غایب مقدار انحصار صلوات الله علیهم اذ امر ابو منین و یسوی الدین امام
 المشارف و المغارب علی بن ابی طالب علیه السلام که گفتان رسول الله صلی الله علیه و آله
 لیه اعرابی فقال له یا رسول الله انی خرجت وید الخ فقاوی وانا رجل یمل هر شیء ان
 اصنع یملی ما ابلیغ به مثل اجر الحاج قال قلت الیه رسول الله صلی الله علیه و آله و قال
 له انظر الی ابی فیس فلوان ابی فیس نهیبه جزاء انفقتم فی سبیل الله ما ابلیغ ما ابلیغ
 الحاج ثم قال ان الحاج اذا اختلفت جهات لم یرفع شیئا و لم یضعه الا کتب الله له عشر
 حسنا و محی عنه عشر شیئات و رفع له عشر درجات فاذا ركب غیره لم یرفع خفاه و لم یضعه
 الا کتب الله له مثل ذلك فاذا طاف بالبيت خرج من ذنوبه فاذا سعى بین الصفا و المروة
 خرج من ذنوبه فاذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه فاذا وقف بالمشعر خرج من ذنوبه فاذا
 رمی الجمار خرج من ذنوبه قال صدر رسول الله صلی الله علیه و آله کذا و کذا و فقا
 اذا وقفنا الحاج خرج من ذنوبه ثم قال انی ان یبلغ ما یبلغ الحاج شرح کلام مجز
 بیان ان نور دیده او پیش بدین دو پیش پیش اول کلام جمله کلام جیب
 خبر کلام علیه شریف النجف و السلام انکه بدین کلام رسول خدا بر اصلوات الله
 علیه و آله اعرابی ملاقات نمود و گفت بر رسول خدا احرام حج بسته بر بعضی از ایشان خانه

این کلام علی
 از کتب معتبره
 نقل شده است

گرفت نفع هم چنانکه شیر غذا و شراب حیوانی است و سبب صلاح و فواید است علم
 نیز بمنزله غذا و شراب و حیوانی است و سبب صلاح امور دنیوی و اخروی و ملاحظه بقیه
 والله الموفق اینجا هر سه می تواند بود که در کلام حضرت در این حدیث که فی سلسله من
 و پی در معنی خود مشتمل باشد که ظرفیت است نه اینست ظرفیت آن بطریق مجاز باشد
 نه حقیقت بچند وجه اول بطریق استعاره تبعیت که تشبیه شده باشد ملائمت
 شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود پس در جمع شده با هم ملائمت
 مفارقت مظهر و بظرف استعمال شده باشد لفظی در معنی مجازی بعد از تشبیه
 مذکور در کلام بطریق استعاره تشبیه که تشبیه شده باشد چنانکه مشعر است از شهادت
 و سلام بود پس در جمع بود با هم ^{بشأن} چنانکه مشعر است از مظهر و ظرف و مفارقت ایشان
 با یکدیگر و اکفاشده باشد بالفاظی که با نای مشبیه است بذکر لفظی لالت بود
 مشبیه بعد از است و بلفظی بر تبعیت است در ضمن الفاظ منوّه ملاحظه شده باشد و را
 نقد بر لفظ مذکور در معنی حقیقی عمل خواهد بود که در معنی مجازی است کما بطریق است
 بالکتابه که سلام بود پس در حال شهادت تشبیه شده باشد با پنج ظرف و محل شیه واضح
 شود و ذکر لفظی بخیل آن باشد چنانچه بعضی محققین از ارباب تفسیر قوله بظرفی
 اولئك على هدى من ربهم زادوا في هذا وجوه توجیه کرده اند و معنی ایشان است
 مذکور و بخیل پیش گذشت و در این مقام بعضی طویل الذیل هستند که مقام را کجا بشود
 آن نیست و خواهی که بر مطلق نوشته شده است مذکور است که کسی طالب آن باشد
 کتاب مذکور رجوع نماید و الله الهادی القاصد **خداوند** هر دو این شده است بر
 که متصل است بشیخ برزگواری شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره از شیخ جلیل شیخ مفید
 احمد از شیخ صدوق محمد بن علی بن ابی الفیض از محمد بن حسن بن ابی ولید که علیاً
 رجال حکم بر دفتر کرده اند از محمد بن الحسن الصفار که او جز این را آورد در کتاب

است عام پسند که بحسب ظاهر صوتی یافتند و آنچه واقع است و اهل تحقیق بدان گفته اند
 است که اصل اشیا و حقیقت آن امری است مغایر صوتی که در نظر حواس ظاهری بانصورت
 جاوگ میشود و در معرض درک مدارک باطنی بان لباس درمیآیند چه گاه است که
 انصورت بحسب اختلاف موطن و سبب مکان و تغییر جای تغییر میآید و بصورت دیگر میگویند
 و آن اصل بجای خود است که در هر مکانی بلیا ^{یک} میجوید و گاه است و در هر نشاء بصورتی
 پیدا میشود چنانچه گفته اند لون الماء لون الثاء یعنی رنگ آب تابع رنگ ظرفی است که در اوست
 این بسبب اختلاف الوان ظرف معالیه با الوان مختلف در میآید اما حقیقت اصل
 مذکور که بعضی تغییر از آن بین میکنند بعضی در جوش نامند و بعضی در وحش میگویند
 امریست که غیر علام الصوتی کسی بی آن نیزه است پس در آمد آنچه در این نشاء در صوت
 عرض است در نشاء دیگر بصورتی هر آنچه ممکن باشد و در معرض ایجاد نشاء
 میشود که آنچه از اجسام بجز بصورتی پیدا میشود و چون در معرض درک حواس مشترک در میآید
 از بعضی الوان جمیعند که لازم دیدن بان نحو است مثل بود بهیات خاص و وضع خاص
 و نسبتی که بواسطه دوری و نزدیکی باصرا دارد و امثال آن دور میشود و از آن عاری
 و آنچه در بیداری بصورت علم مشاهده میشود که از مقوله عرض گاه است که در عالم خواب
 بصورت شیر نماید و از این جهت است که در باب تغییر که شیر که در خواب پیدا شود و علم تغییر
 کند و ظاهر است که در هر دو نشاء اصل یک چیز است که بواسطه اختلاف موطن و بلعیندر
 مغایرت نشاء بصورت مختلف جاوگ کرده است و بلیا اشیا غیر مکرر در آمده و نامشاه
 مختلف پیدا کرده است در موطنی لباس عرضت اختیار کرده و بان اعتبار عرضت
 میگویند در موطنی یکسوی شیر در آمده است و بان نسبت تغییر از آن میگویند
 و انشاء الله تعالی در این کتاب حقیقت امر مذکور پیشتر از این ظهور خواهد یافت
 الموفق صاحب فضل الاحیاء و زکوة که در غیر شیر علم است که هر دو شیر یکند

حد

اینکه در کلام
باید که
باید که
باید که

و دخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن و الا فی النار مقتضی کفنه اند که در
 فی ام معنی مع است و بمعنی فی است چنانچه در پایه کرمه بر او نوی لایصاوه من
 یوم الجمعة ترا پیش اول بیاید دانست که حمل خطبات در کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه
 السلام بر تفسیر معنی و عظمت است تا بعد از آن بنفس صحیح باشد چنانچه سبوق در کلام
 اولیست از حمل آن بر نوح خافض می آید که تفسیر در لغت عرب بیشتر وارد است و بلاغت
 ضمن آن بیشتر حاصل چنانچه بعضی از افعالند دانسته اند و بر تقدیر که مجاز باشد
 حذف و اضاری در کلام نیست بخلاف نوح خافض و خوانند که تفسیر حقیقی است
 نه مجازی و منضم اضاری در کلام نیست چه اینچنان نیست که لفظ در هر دو معنی است
 شده باشد تا مجاز باشد یا انکار بواسطه انکار قاده معنی دیگر لفظی در کلام مقدر
 نادر کلام اضاری شده باشد بلکه لفظ همان در معنی حقیقی مستعمل است و هر دو مقصود
 بالاضاله از آن معنی حقیقی است نه از پیش بر تبعیت آن معنی دیگر نیز وضد شده است
 پس آنکه لفظ مذکور در آن مستعمل باشد یا لفظ دیگر در کلام از برای قاده آن معنی
 باشد پس ضمیمه بر تقدیر تفسیر در معنی خود مستعمل است نه از پیش از معنی شده
 آن بنفس فهم شده است که معنی و عظمت بر تبعیت آن مقصود است که باعتبار آن معنی
 تفسیر است و هم چنین در پایه کرمه و انکه الله علی ما هدینکم که مقتضی حکم بر تفسیر
 معنی کرده اند لفظ انکه و از معنی خود استعمال یافته است و از معنی شده از برای
 یافته اند که بر تبعیت آن معنی خود نیز مقصود است و انکار و تکار مجازی شده باشد
 اضاری در کلام مرعی باشد یا انکه بگویم دلالت لفظ بر تبعیت معنی نیز مجاز
 است چنانچه بعضی بر آن گفته اند ترا پیش و صحیح است که اینچنین در آن نشاء بر
 کثرت در آمد نفس اعمال نه صحیف عمل چنانچه سبوق ذکر یافته و اینچنین در آن
 شده که اعمال عرضند و بوزن در آمد اعراض در معرض قبول عقل در نباید کلام

داخل ان شوند و مورد اعتراض گردند و در حدیث از حضرت مقدسه بوی صلوات
الله علیه و آله روایت شده است که دروغ خابریه یا مالیه یا هر یک یعنی واگذار امری که
ترا فعل آن نیز در شك اندازد که میباید اگر در آن خوب نباشد و بعمل آید آنچه ترا فعل از
شك نیندازد و بیفتن دلی که ترا جابریه است از کتاب ستم دروغ متقین و ارباب
و عفت است و ان عبارتی باز داشتن نفس است از تکلیب امری که هیچ شك در جانب
و جواز آن نباشد از ترس آنکه میباید اجتناب شود باریکاب امری که حرام است چنانچه اشارت
بافت کلام معجز نظام خلاصه کاینکه صواعق الله علیه و آله ذوی لکرامات لا
یکون الرجل من المتقین حتى یدع ما لا یاسر به مخافه ما یراسر یعنی کیست در زمره متقین
و اهل تقوی در نماید تا وانکه در آنچه در کتاب منصفان فصولی و منعی از جانب
شارح نیست بواسطه ترس و افتادن بامر که فصول داشته باشد و از جانب شرح
میاد در بیان حاصل نباشد مثل آنکه حکایت کردن از احوال مردم که هیچ شك در جواز
ان نیست بلکه نماید که میباید اجتناب شود چنانچه دروغ صدیقین و ارباب صدق
و یقین است و ان باز داشتن نفس است از جنج آنچه غیر خدای تعالی است و صدق الغر
همگی او شدند در هر چه نگویند او را بدست زبوان آنکه میباید که لحظه از عمر غریز
غیر ناپ و فکر معیبه صورت شود و نفس بجلی مشغول شود که منصفان حصول فریبند
نباشد فان ذلك عندنا من خصال عظیم و مراد بوجه در کلام حضرت مقدسه مصطفی
خطبه میخواند بود که مرتبه اول باشد از مراتب رجب مذکور چهار نشان بر پایه بران
مکلف نیست و اگر مرتبه دوم و سیم نیز از راه شده باشد چندان دور نخواهد بود
در سواد اعلام علی فربك غیرت یعنی جانب راست فانه الصیاح لفرج جانب الی و ذلك
سلامت من و بقیه انک اشارت به تمام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که کلام
سر سربازان دلالت واضحی هست و در این فقره میفرماید چنانچه در این کتاب

و دیگر نماید در ایشان سبب بر جمیع افعال است و آنچه استند است در ضمن این مسئله عادت است
 مذکورند و بسیار است و بسیار است و مثل آنکه میزند و میزند و میزند و میزند و میزند و میزند
 حسنا و کثرت اعمال صالحه است و راجع است آن بر اعمال پست و بیاید داشته که در پست
 اهتر است از اخلافت و دانکه میزان در آوردن اعمال و کثرت آن در آن نشاء که فرات
 و حدت بر آن ناطق است بر چه می است با کتاب از بنحاطر آوردن است از و عدل در حقا
 که کدام در جهان دارد بود بگری و بطرف نجات غیر از آن بکشد که در آن نشاء است
 با آنکه در واقع این اعمال را بکشد در میانند و نیز از وی اعمال حقیقی میکشد و بطرف
 سایر اجناس بعضی شوق اولی را اختیار کرده اند و مذهب خود ساختند بنا بر آنکه
 اعمال از مصلحت عرض است و عرض قابل کشید نیز از و نیست و جمیع و با اهل اسلام است
 ثانی و فدا اند و کلام را بر حقیقت حمل کرده اند بواسطه آنکه در قرآن و حدیث و صف
 بسبب و سبکی واقع شده و حمل سنگینی بر ریحان و عدم ریحان بحسب کثرت و قوت
 عمل نیز از دست بعضی از ایشان بران رفته اند که صحایف کرده اند و نامها اعمال بکشد و خوا
 آمد و بعضی گفته اند که نفس عمل در آن نشاء بصورت جسم در خواهد آمد و کشیده خواهد
 شد و الله اعلم الخ و در غیر مجازم الله بیاید دانست که بعضی محققین در معانی و در
 بر سر شرف آورده اند اول و در باب توبه اما نیست و آن امری است که این کس را از
 فسق و مناهی باز میدارد و آن اهل مباد که کوا و او را اهل شرع ظاهر و معنی
 آوردند و در باب صلاح است و آن باز داشتند خود است از آن کتاب مو که گفته
 در صلیت جو از آن بوده باشد و اعمال حرمته در آن روز از خوف آنکه بنا را از ایشان
 یا امری ساین شود و با اطلاع ایشان که در واقع مخالف شرع اشرف داشته باشند
 چنانچه عرب بگوید من رفیع حول الحی او شان ان بدخله یعنی گسپکه در حول غرقگاه
 سپر کند تو هم داشت که در آن داخل شود کتاب از آنکه نباید در آن حوالی کرد و باید که میان

و در باب توبه
 و در باب صلاح

عده اشمال دارد چرا که عدد بازوج است تا فرود یا فر اول است یا غیر اول یا مجذور است یا
 غیر مجذور بازوج الزوج است بازوج الفرد یا نامست یا زیاد یا ناقص و سبب جمع این
 اقسام مشتمل است الا زیاد و فرد غیر اول صرح کرده پس بیان این اجمال آنکه در باب علم
 حساب عددی این اقسام منقسم ساخته اند و از زوج عدد گنبدو اهند که نصف صحیح
 باشد مثل چهار که نصفش دو است و دو که نصفش یکی است و از فرد عدد که نصف صحیح
 نداشته باشد پنج و از فر اول عدد فردی که عدد غیر واحد عدل آن تواند کرد بقوی غیر
 از واحد عدد گنبد و باشد که شمان اجزای آن تواند کرد و چون چند مرتبه بود از آن کم
 نماید چیزی باقی نماند مثل پنج سه که چون دو داد و مرتبه اول و یک مرتبه از آن بک
 کم کند یک باقی ماند و از فرد غیر اول فردی که غیر واحد عدد اینچنان یافت شود مثل نه
 که چون سه مرتبه از آن کم کند چیزی باقی نماند و از عدد مجذور عدد که چند
 باشد و جذر عدد دویست که چون او را در نفس خود ضرب کنند آن عدد حاصل میشود
 مثل چهار که جذر او بیست و نه که جذر او سه است و از غیر مجذور آنکه جذر نداشته
 باشد مثل پنج و شش و الزوج آنکه قبول نصف بعد صحیح کند تا واحد مثل چهار که
 نصفش دو است نصف و واحد از زوج الفرد آنکه قبول نصف صحیح کند تا واحد
 و قبل از وصول نصفش بواحد کمتر پیدا شود مثل شش که نصفش سه است نصف سه
 منکسر است و عدد نام عددیست که چون اجزای عاده از آن یکی کم کرد که عدل آن توان کرد صحیح
 کند بر این باشد مثل شش که عاده آن نصف است که سه است و ثلث که دو است و
 سدس که یک است و حاصل جمع ایشان همان شش است و زیاد اگر حاصل جمع اجزای
 عاده او زیاد بر او شود مثل دوازده که چون نصفش را که شش است با خودش که چهار است
 و دیش که سه است و سدس که دو است جمع کنی با آن حاصل میشود و ناقص آنکه حاصل
 جمع اجزای او کمتر از او شود مثل چهار که حاصل جمع نصف و دیش سه میشود و کمتر

در این صفت

این کتاب در حساب
 اعداد و اشیاء
 و در بیان
 اقسام اعداد
 و در بیان
 اقسام اشیاء
 و در بیان
 اقسام اشیاء
 و در بیان
 اقسام اشیاء

ان تعریفی بملك چين را که از همه بلاد دورتر است محل باید شد و شوق معنی ضعف
است قال في الصالح الشوق بالکسر نصف الیته کان له ثواب من ادق سبعین قرینه مشوا
تو که از سبعین در این مقام همین عدد خاص ازاده شده باشد که هفتاد و است و ثواب
اذا یکقرینه در اینها معادله ثواب ای هفتاد قرینه مثل ان کند در ماهها
دیگر میتواند بود که سبعین کما به از عدد بیست باشد چه در میان عرب بمنزله مثل
شده است که هرگاه خواهد که بیست بر کثیر عدد کند و بیستای اینرا و انما باشد
تعبیر از ان سبعین میکنند چنانچه در باب تفسیر در این کوریه ان تسغیرکم سبعین
متره فان تغیر الله لهم که در شان جمعی از کفار منافقین نازل شده یعنی اگر استغفار
کنند بجهت از برای ایشان و مغفرت ایشان از خدا در مرتبه از خدای خود در خواله
که چون ایشان را قابلیت نیست هرگز در مغفرت از ایشان الهی در نخواهند
آمد سبعین را بر مبالغه در کثرت استغفار حمل کرده اند و خصوص عدد هفتاد را داخل
نداده اند و سبب آنکه سبعین از میان باقی عدد ها بواسطه این معنی اختیار کرده اند
در کلام بعضی بر این وجه دارند که در سبعین اکل احاد که سبعة است بوزن عدد کامل
که عشر است تکرار یافته است یعنی هفتاد مرتبه مکرر شده است و هفتاد حاصل شده
اما آنکه عشر عدد کامل است بواسطه آنکه بر جمیع خارج کسوف عشره که عبارت از نصف
و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر استمال دارد چه مخرج کسر عبارت
از اقل عدد است که ان که از ان عدد صحیح بیرون آید مثل سه که مخرج ثلث است و چنان
که مخرج ربع است و بر این بنیاس و بواسطه آنکه جمیع اعداد مافوق عشره یا باضافه
با و حاصل میشود یا بکوار او بکثیر یا بیشتر یا اضافه و تکرار هر دو چنانچه بعد از ملاحظه
اعداد ظاهر میشود اما اینکه سبعة کمال احاد است و در احاد عدد که از یک است تا
از ان کامل نیست بواسطه آنکه سبعة کثیر عدد فریبست از احاد که بر اکثر اقسام

عبارت است

الهی بر عمل صالح دارد بنوفی که خلاصی نفس رهن برادای دین دارد تا کلام استعاره
 بالکتابه باشد و ذکر فکوها تحسین ان و خواسته که در این فقره رعایت استعاره
 بالکتابه شده است چه طرفین تشبیه که نفس شی میوه است هر دو مذکور است و
 استعاره بالکتابه است چنانچه ذکر یافتند که سوای مشبه امری دارکان تشبیه
 نباشد بلکه کلام تشبیه بلیغ است که عبارت از رعایت تشبیه است میان دو شی یا
 حذف و اوست تشبیه مثل نه باسد که در این نقد بر است که زهد کالاسد و بواسطه
 مبالغه در تشبیه کاف که از ادوات تشبیه است حذف شد است و بر این قیاس باید
 داشت فقره دیگر از حدیث و ظهور که تشبیه من اوزار که چه تشبیه شده است چنانچه
 ایشان در محمل کماهان بدینست چنانچه که بواسطه شباهتی با او بنا شده باشد
 ادوات تشبیه در کلام محذوفست و لا بر تعمیم روع بمعنی فرج و تر است که بر عی
 باشد بد و او بمعنی بخوفم باشد یعنی نمیرساند ایشان را با شرم و همی گذارد که خایف
 و ترسان باشد از آن چنانچه عربی گوید و عت فلا تا هرگاه ترسانند باشد او را
 انقوا النار ولو بشق تمز یعنی ولو کان الا نشاء بشق تمز که کان یا اسم خود از کان
 محذوف باشد و صاحب کشاف و اولاد را به مقام و او حالی داشته یعنی بر غیر کنید
 و از خود دور و او بدانش و زخ زاد و حالی که بر غیر شما بسبب بد دل مضح خانی باشد
 و بعضی محققین و او را و او اعراض داشته اند و بعضی گفته اند و او عا طفاست
 و معطوف علی محذوفست و کلام در این نقد بر است که انقوا النار بشق تمز و لو کان
 الا نشاء شفا تمز چنانچه در حدیث مشهور و اطلبوا العلم ولو بالصین گفته اند
 که در این نقد بر است اطلبوا العلم لو لم یکن بالصین و لو کان بالصین یعنی طلب
 کنید علم را و در تحسین ان بوشید و اگر چه رملک چین و خطا باشد یعنی بد
 او در آن نقد رعایت شده باشد معنی را که از چین او درند یعنی بواسطه تحسین

در کتب
 و ابواب
 و ابواب
 و ابواب

آنچه تو بخاطر آورده کار من نیست بید گفت راست گفتی ای ربیع بر خیز و سه هزار دینار
 طلا از خزانه بگرد و بجز خرج را مختصر مقرر داشته و را ببعظیم تمام روانه خانه
 خود کن ربیع گوید که نکنداشتم که صیاح شود در همان شب سرانجام کار حاضر می آید ایشا
 روانه مدینه مطهره نمودم و تا اذان صبح را رسید علی اللعنه العذاب الشدید در
 مدینه مبارکه بسر می برد بعد از آن هرگز با او نیامد ایشان را بعد از آن در ^{حسب}
 خود داشت تا امری به شهادت قایل شدند و وجه ناپید نقل مذکور و مناسب بود
 ان بمقام بر طبع سلیم مخفی نخواهد بود و خلاصه معنی است که با نامناسب بموضع
 هست از شما ای منافقان چون منوالی ام و خلاصه یون شوند و امرها در وساطت شراب
 گرفتار گردید که منار کیند و در زمین و قطع صلوات رحم نماید از ذکر و اشکهای
 نفس اولئك الذین لعنهم الله انكروه که مفسدند و اعراض از صلوات رحم نمایند تا نمانند
 که گفت کرده است حکایت عالی و دانند است از رحمت خود ایشان را و مراد بصلوات رحم کردی
 این حدیث و در دیگر احادیث امریان واقع شده است و غایت اقل آنچه در حدیث است
 بنکی و احسان باشد و در عرفان احسان گویند و اگر پیشتر پیشه در سلام و امثال آن
 باشد چنانچه در حدیث از پیغمبر ص و الله علیه و آله است که صلوات ارحامکم
 ولو بالسلام اما هیچ شک نیست که هر چند بنکی و احسان در باره ایشان بیشتر در حدیث
 شود بیشتر مستحق ثواب و اجر خواهد بود و نحو اعلی ایام الناس حینالی شیء عیان
 از شوق و میل نفس است بسوی آن و حنان بخصف فون بجز رحمت است و از آن ما
 است حنان بیشداید فون که یکی از اسما مختصر عزت است تعالی شاندر میخیزیم
 و فی الصبح سخن علی های رحم علی های سخن کلام این خواهد بود که هر گاه و رحم
 نماید بر ایشان مردم تا ایشان شما نیز شمول مهرای و رحم باشند و انفسکم مرهونه
 باعمالکم بعضی اعتبار کرده اند در این فقره فیه فوفی که خلاصه نصرت عذاب

مجلس
تاریخ
تبریز

است و کبار جمع کثیر است یعنی بزرگ اعم از آنکه بزرگ بحسب زایدی و عمر نباشد
 یا بزرگی بحسب زایدی مرید و شان مثل اسناد و معلم و امثال آن و صلوات ارحامکم
 بعضی از علمای ارحم زاید این مقام مخصوص دانستند بقصرایی که حرام باشد نکاح و زنا
 شوهری و وظایف است که مراد برجم مطلق خویشاوندان و قرابت باشد اگر چه فراموشی
 خوشی او دور باشد سبب من نکاح شود و مؤید این است آنچه علی بن ابی طالب در نفسی
 این که میفرماید **عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ نَفْسُكُمْ فِي الْاَرْضِ وَ تَقَطَّعُوا اَرْحَامَكُمْ**
 نقل کرده است و گفته است که ای مردم کورده در گشای بنی امیه نازل است بواسطه مسرت
 و توبیح ایشان بر آنچه از ایشان نسبت با اهل البیت علیه السلام صادر شده است
 چه نسبت خویشی بنی امیه با ایشان ظاهر است که در ذرات از آنکه احتمال حرمت نکاح
 و زنا شوهری میان ایشان کجند صحرای کوی مکه و هم چنین مؤید عموم مذکور است
 آنچه در تاریخ این خلثکان نقل شده که مهرداد عباس در جنی که امام موی کاظم و اعلی
 السلام از مدینه بیعتاد طلبید امر بحسب آنحضرت نمود بشود و واقع رسید که امر
 المؤمنین علی السلام این است بر او میخواند چون بیدار شد ربیع زان نزد خود طلبید
 نقل واقع مذکور میباید و کرد و با او از خوشی او با او خواهد و او از آن امام علیه السلام
 فرستاد که رعایت خواطر او نمود و او در همین شب تری من حاضر ساز چون امام علیه السلام
 آمدند مکه برخواستند امام علیه السلام بر او نقل کرد و تعظیم بسیار نمود نزد یکی خود
 جای داد و گفت یا ابوالحسن بشما میرا و منین علی علیه السلام زاده و افتریدم
 که این است از من میخوانند دانستم که بواسطه خاطر نشویند است که از من بتورسید
 چه شود که عهد کفی که بر من و اولاد من بقصد خلافت خروج نکند و داعیه امامت را
 از سر بگذاردی تا من نذارم خواطر تو نمود دست از شوش و باز دارم حاضر فرمودند
 والله لا خلافت فيك ولا هو من شائني بغير مخالفتي که با غایت در مقام شده ام

دارد که او اطعام مساکین پس بر نقد برتر است و صرفان بر هر یک از قریبین جایز
خواهد بود و بر نقد برتر است لکن اختصاص خواهد داشت یکی از ایشان علی اختلاف
المنهاجین و بعضی از متأخرین علیها و ما مثل شیخ محمد بن هندا محلی و جمعی که بعد از
او در شرح عمود میدان فاضل ناخسته اند ظهور قاید خلاف زاد و ماده مذکور مذکور
گوه اند و گفته اند که این جمله فاضلین بقرنی نازل است بر اختصاص با حد القریبین
ندارد زیرا که همه اتفاق دارند بر آنکه هر یک از لفظ فقیر و مسکین هر گاه در کلام آنها
واقع شود شامل هر دو فقره است خلاف بیان علی است که جایی که هر دو لفظ با هم
مذکور باشد مثل این مذکور و امثال آن هر دو بیک معنی است و اتفاق در عبارت
ارثکاب شده با هر کدام معنی یکسانست **بعضی** که شیخ کربانی و شیخ طوسی و غیر او
تصریح با این معنی کرده اند پس چون در این کتاب لفظ مساکین در آن واقع است فائفاً
معنی عام از آن مراد خواهد بود و خلاف مذکور و حکم مستنبط از آن تا بشرح خواهد
داشت و در این دو نظر است زیرا که حقیقت بود معنی عام گاهی که شما منعل شود در
معترض است چنانچه شیخ زینبید در بیان تصریح بان کرده و بر نقد برتر است ظاهر
که استعمال مذکور عرف جدید باشد چه نوع آن در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله
ثابت نیست و میتواند بود که اتفاقاً که مذکور شد بعد از زمان پیغمبر صلی الله علیه
آله شده باشد بلکه **البیضا** است و الا میان علماء اختلاف نمیشد در جواز بدل گفتن
بفطر احوال لکن خلاف مذکور است تا آنکه علامه قدس سره در کتاب قواعد الاحکام
اشارت بنو فقه خود بدان کرده است و ایضا اگر اتفاق مذکور حادث نباشد و در
پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز اینچنان باشد استلال به بیت جلوی باب سینه که کند
از حلیه استقامت غازی خواهد بود چنانچه در این باب طبع سلیم محقق نیست و بالجمله بحث
مذکور از متأخرین بجا است بحسب والله الهادی و قد را کما در کم مراد بنو فقه و غیره

مانع خواهد بود از عدم طلب قول حضرت که مستکین را مشقت و لغت چیزی را و
 بیشتر است که با برزانه مستکین است که هیچ چیز نداشته باشد نه مالی که وفا بقول
 هوا و نوازند نمود و قدر کسی که حاصل آن رسیده است در حق تواند شد چهل آن بر آنکه
 چیزی یا کسی داشته باشد اما از فقر کثیر خلاف جمع علیه است چنانها که فایده بفرمانند
 اتفاق دارند بر آنکه یکی از ایشان میباشد یعنی چیزی به مطلق باشد چنانچه شیخ
 فخر الدین در تفسیر ^{بعضی} بیان کرده است و کلام صاحب صفاخ نیز مشتمل بر آن و اگر بر آن
 نباشد استلال مشعر عرب و ابر سفینا که از طرفین مذکور شد و جمیع نخواهد بود
 نه اینست بیا بر این توجیه فقر و دیگر از کلام حضرت که البائس اجید هما مشکل شود چرا
 که معیار فقر آنست که باس مشقت و غلبه از هر یک چیزی از هر دو بیشتر است
 که جهل بفتح جیم معنی مشقت است ظاهر است که از چیزی مطلق مشقت چیزی بیشتر
 داشته و وجهی ندارد مگر آنکه بگویم که میتواند بود که زیادتی مشقت با برزانه
 نباشد بلکه از هر یک ضعف بود و عجز از تر قود در تحصیل ^{چیزی} امثال آن باشد چنانچه
 فاده در فقیر از اعتبار کرده است و الله اعلم و میاید داشته که فایده خلاف در آنکه
 فقر و مستکین هر دو بیک معنی است یا غیر بیک گرانند و اثری که بر خلاف مذکور است
 میشود است که اگر کسی خواهد که زکوة مال خود را بر اصناف مستکین که مستحق زکوة اند
 و ابر زکوة مستحق تفصیل است ^{بعضی} تقسیم نماید یا ندر کند که چیزی بفقیر و مستکین بد
 یا وصیت کند از مال او چیزی بعد از فوت او یا ایشان بد یا با دادن بیک طایفه از جمیع
 و فای از بر میاید یا نه فایده خلاف در آنکه کدام طایفه معنی چیزی مطلق اند یا
 اگر کسی ندر کند که ضد ذات خود را همیشه بفقیر میاید یا نباشد یا وصیت یا زکوة
 چیزی از مال او میاید دهند بکدام طایفه یا ندر داد بعضی کنند که از جمله مواک
 فایده خلاف در آن ظهور دارد که آثار است چنانچه کفارة نکالت بر اخصاص آن میاید

فرموده اند اللهم اجنوني متيكتنا وامتنى متيكتنا واحشرني في زمرة المساكين يعني بار خدايا
 مرا در زندگي مسكين دار و در مسكنت بجزاي و در جنات در زمرة مسكينان محشور نما
 پس مراد بفقري چيزي مطلق نباشد لازم دارو احتياج ^{كسب} نيلو را بواسطه وجوب تحصيل
 فون لا يموت كمال فقر سواء الوجوه الدارين كتابه از اوست و مراد مسكين آنكه نقد زكوة
 احتياج ضروري ناپيد داشته باشد بجز فون لا يموت محتاج بكمي ناپيداش بود ستم
 آنكه فقر ما خود از كسرها است يعني شكستن استخوان پشت و ظاهر است كه پشت طاقت
 شكيبائي گاهي شكست ميشود كه نهايت احتياج كه عبارت از فقر مطلق است حاصل
 باشد و العبادة بالله من ذلك و ان لا يلخصم بر اين وجه جوابي گفته اند كه اين چيزي
 مطلق را لازم ندارد و اثبات مال از براي فقير كه در شعر باجا واقع شده است معارض
 با بقره سفيته كه مضمون اثبات مال از براي مسكين است قال الله تعالى اما التفتت
 لساكين و حق اوست كه مسكين بر پيشان حال اوست از فقير و مندي اول رجحان دارد
 نه بواسطه رلا بل مذكوره كه جوابي از ان گفته شد بواسطه حديث صحيح كه شيخ ابو جعفر
 محمد بن سمر و در كتابها بجهان مستند روايت كرده است از محمد بن يعقوب كليني از علي بن ابراهيم
 احمد بن محمد بن احمد بن خالد از عبد الله بن يحيى از عبد الله بن مسكان از ابي بصير كه گفت
 پرسيدم از امام يحيى ناطق جعفر بن محمد الصادق عليه السلام از فقير است كه مي آيد اما الصدقات
 للفقير و المساكين كه مراد از فقير و اين اب جيت مسكين گمانند حضرت صلوات الله
 عليه و آله فرمودند كه الفقير الذي لا يسأل الناس و المسكين احمد بن محمد بن ابي بصير
 يعني فقير است كه از كسي طلب نكند و مسكين است كه در تحصيل معاش و بجز
 از فقير بيشتر است و يا در راه از هر دو بيشتر است و يا در راه و بيشتر پس قول حضرت
 كه فقير است كه از كسي چيزي طلب كند ظاهر است كه كتابه از ان باشد كه او را اندك
 بنا كمي باشد كه بيان فاعل تواند نمود و الا احتياج بمفون لا يموت كه ضروري است

فقر و مسكين

مذهب جمعی است و بیاید دانست که خلاف نیست در آنکه هر دو شر نکند و این معنی
 که فوسال خود و عیال خود نداشته باشند و کسی نباشد ایشانرا که حاصل آن بقوسال
 ایشان وفا کند و خلاف در آنست که کدام پریشان حال نراند یعنی کدامند که مطلقا چیزی
 نداشته باشند نه مالی که زبان معاش یک روزه نوانند که در کتب و سبده تحصیل آن
 نوانند ساختن فراوانی از علماء اهل سنت و این سبب برینست که ایشان ^{گفتند} متا
 و ابوحنیفه نیز با ایشان موافقت کرده است و از علماء شیعه امامیه رضوان الله علیهم
 شیخ طوسی قدس سره در نهانها این احکام را نیز چندین سال در این مذهب
 را اختیار کرده اند و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بقوله نعم او مستکنا ذامرین غیر
 مراد بدانند که است که از نهانها این احکام بر خاک افتاده باشد قال فی الصحاح و مستکن
 دومتر برای لا صوب بالتراب بانکه بعضی از شعرا بر عریضه و فوفی و کلام ایشان
 در شعر و اشعار طالی از برای فقیر کرده اند چنانچه گفته اند که نظر اما الفقیه الذی کان
 حلوتیه و قول العیال فلم یبق له سبیل یعنی اما فقیری که حلوتیه او یعنی شیعه که از نهانها
 او حاصل میشود و نقد است که عیال او را این باشد و از برای او فلیله باقی نماند که فقیر او
 باشد و در صحاح آمده که عریضه کوید مال سبیل لایلی و لا کثیر جمعی و بگو مثل
 اصمعی و شافعی از علماء اهل سنت و شیخ محمد بن ابی حلی از علماء امامیه بر آنست که
 فخر پریشان حال نراند و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره نیز در معنی و خلاف در بحران این
 مذهب داده است بچند دلیل اول آنکه حضرت سید مرتضی کلام مجید خود که ذکر هر دو طایفه
 کرده است ابتدا بفقیر کرده قال الله تعالی انما الصدقات للفقیر و المساکین و اینست که
 بان دلالت برین با دینی اهتمام دارد ایشان ایشان و این در مقام نیست مگر در یاد احیاء
 دینی آنکه حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله از فقیر و دیو کرده اند و در مقام
 استغاثه از آن در آمد و مستکن را خوشتر کرده اند و بدعا از خدای خود خواسته اند چنانچه

در جهاد

بواسطه

یعنی بدیهی که روزه بمن دعا و دعا دارد و جزای آن بر من است و میتواند بود که اشارت بنا
 باشد که رمضان یکی از نامها خداست چنانچه بان ناموا است حدیثی که در او است که فرمود است
 شیخ بزرگوار قدوة المحدثین محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از جمعی از راویان حدیث
 ما از احمد بن محمد از احمد بن ابی نصر از هشتابن سالم از سعید سالم که گفت بودیم ما نزد امام
 محمد باقر علیه السلام که بفرمودی اسم رمضان بزبان ما جاری شد حضرت فرمودند لا
 تقولوا هذا رمضان ولا تذهبوا له و لا جاه رمضان فان رمضان اسم من اسماء عباد الله
 تعالی وهو عز وجل لا یجوز و لا یندب له لکن قولوا شهر رمضان الحدیث یعنی رمضان را تنها
 ذکر میکنند و گویند که این رمضان است و رمضان را در رمضان اما چرا که رمضان نام است
 از نامها خداوند تعالی در حق او مدعا و ما شان آن بر خداوند تعالی و اینست بلکه خواهند که اسم
 از نامد کورسان پیدا بگویند شهر رمضان نام ماه رمضان است الشیخ من حرم غفر الله له انحصار
 شفا و شفا بی شفا و محرم و غیره از غفران الهی در این ماه که از تعریف اسم آن بالف و لام حین
 فهم میشود بنابر آنچه در عربیت مقرر شد که هر کجا مبداء یا اسم آن و لغزش معرب بالف
 و لام واقع شوند خواه الف و لام حین باشد و خواه استعراقی حضرتان افاده میکند در
 مثل لام بر زید و الشیخ اعلم و که افاده کرده است مختصر بوقت اما در زید و شیخان
 زاد و عرفان بر ضد بر استعراقی بود الف و لام بواسطه آنکه بمنزله است که بگویم کل
 زید و کل شیخ اعلم و بر ضد بر حین است بواسطه آنکه باین معنی است که جنس امیر یا زید
 منقذ است و حین شیخ اعلم با عرو و بر هر تقدیر انحصار مذکور فهم میشود از روی معانی
 در شفا و شفا و حین کتاب از آنکه شدت شفا و شفا نشان بر شفا است که کو یا غیر شفا
 که شفا نیست شفا و شفا بر ایشان جمع است و تصدقوا علی قضاکم و منا انکم
 استلال کرده اند بطف منا این بر قضا این قضا بنابر آنکه معانی شفا معطوف
 و معطوف علیه شرط است بر آنکه منا این غیر قضا است و هر دو یکجا نیستند چنان

در کتاب فقهی است

ز قبیل انجلیب جمعی که متصف بامری باشند بجمعیکه انصاف بان نداشته باشند
 و اسناد افعال در آوردن به هر بانکه ظاهر است که افعال فعل شمر نیست بخانه
 است که عبارت است از مجاز در نسبت یعنی نسبت دادن فعل بچیز دیگر در واقع فاعل آن
 نیست بواسطه علقه و مناسبتی که فاعل آن داشته باشد و میتواند بود که اسناد
 حقیقی باشد از کتاب مجاز و طرف شده باشد یعنی یکی از طرفین اسناد که عبارت
 از مستند و مستند الیه است در معنی مجازی مستعمل باشد تا در مستند بر این وجه که از افعال
 ربّ نزدیکی از او شده باشد بطرفی مجاز مرسل نه معنی حقیقی که در او در دست و عیال
 ظاهر است و اما در مستند الیه بطرفی اسناد عاده بالکتابه که نسبت شده باشد شمر
 در فتر و نزدیکی با شافی که در بیان کس داشته باشد در کلام بجز کلمات مشبهه و بیچ کلام
 مشبهه و اذات شیب مذکور شده باشد چنانچه فاعله اسناد عاده بالکتابه است و
 بیانات قبال از برای او بطرفی و تجسّل باشد که عبارت است از بیانات بعضی از لوازم مشبه
 برای مشبه تا دلالت بر شیب مذکور کند و ممکن است که اسناد حقیقی باشد و هر یک
 از طرفین نیز در معنی خود مستعمل باشند و اعتبار شده باشد شیبه نلتس و ربطه
 فاعلی که عبارت است از نلتس شمر مضانت نظر و نزدیک نلتس و ربطه فاعلی مثل نلتس انشا
 مواجر با افعال و استعمال شده باشد در ان الفاظی که موضوع است از برای نلتس فاعلی
 از قبیل اشعاره و مشبهه مثل از ان تقدم رجلا و نحو الخری که شیب شده است نرد
 خاطری که مخاطب را مری داشته باشند بحال شخصی که در وقت اراده رفتن بجای
 پیش گذارد و پائی پس استعاشه است الفاظی که در ان مقام مستعمل میشود همانست
 خود الله اعلم و اضافه شمر بالله کو یا بواسطه عیال در ان خصوص است یا از سایر
 ماهها چنانچه از حدیث مشهوری که اهل سنت و شیعه همه نقل آن کرده اند هم
 ان یشو و حدیث مذکور است ان الله تعالی يقول ان الصوم لی و انا الخری علیه

در فتر و نزدیکی با شافی که در بیان کس داشته باشد در کلام بجز کلمات مشبهه و بیچ کلام

در فتر و نزدیکی با شافی که در بیان کس داشته باشد در کلام بجز کلمات مشبهه و بیچ کلام

ناکند کند میخواند بود که از بابت رتبه کلام باشد از آنچه ظاهر تقاضای آن
 میکنند و منکرانکاشن امری که کسی نکاردان نداشته باشد بواسطه منظر و در حد
 انکاران از جمعی که در سخن با ایشان گفتار از آنکه اگر منکران نمیگویند بدان بر آنچه
 مسلوب میباشد مثل آن بنی عمک بهم رطاح که بعضی از شعرا و عرب گفته اند که
 است بشقی نام مرگ که با آنکه بقیه میباشد که بنی عمام او همه بنزه درند و بنیها
 در میان ایشان هست و در فوج که بعضی جنک ایشان میفرمایند بنزه خود را بعضی
 بی پروا تر یار و یار ایشان دانستند است یعنی بدتر شو که در میان بنی عجم نوبن بنزه در
 هستند و بنزه دارند که از آنکه اگر منکران بنی عجمی و اعتقادان میباشد این
 چنین بی پروا تر روی با ایشان نمیفرماید و بنزه خود را از است میگویند پس چون
 حضر علی السلام جمعی را که در معرض خطابت ایشان بوده اند ملاحظه کرده اند
 اصلا در استعداد و او از شهرت مضامینند و طبیعت فوج و طغای بواسطه منکران
 دوزخ داران و صد دادن در آن میکنند و علامات مشر و خوشحالی با آن این
 ماه بزرگی که منضم از پیش است قبول طاعت است چنانچه عود است از ایشان ظا
 نیست مانند جمعی که منکر فریب نباشند حال ایشان از ایمان منکر نیستند کرده ایشان را
 دو عرض خطابت منکرین در آورد تا نایب بلیغ باشد ایشان را بر آنکه بنی از این بوج
 بان نباید نمود و لهذا بنا کید حکم بان اکتفا نکرده در مقام ابهام آن بصیرتشان و بر
 فد تحقیق بنزه در آمده اند و میخواند بود که ناکند مذکور و موافق مقضای ظاهر باشد
 چو اگر چه نود و انکار ایشان در اقبال و غربت با رمضان محتمل نیست اما احتمال دارد
 که آمدن از این وجه که منضم فوج سعادت اخروی و نکر کما همان و شمول رحمت
 نسبت بر بندگانت اعتقاد نداشته باشند و نرد و شاک در آن نداشته باشند با
 آنکه خطابت صحیح باشد که بعضی از ایشان منافقین بوده اند و انکار این امور داشته

او ایشا از تعقیب بعدی ظاهری نیست بلکه آمدن باس همان عزیز است بر این
 وجه تا ویل کرده اند و گفتند کلام در این نقد بر است که او دنیا اهل کانا عطف
 صحیح باشد و توجیه دوم نیز این است بر آنچه بعضی محققین از سخات ذکر کرده اند
 و آن است که تعقیب که از عطف بقا اراده میشود بر دو نوع است حقیقی معنوی مثل
 جاء زید فعمرو که دلالت دارد بر آنکه آمد عمر و بعد از آمدن زید است و مجازی که
 و آن عطف مفضل است بر جمل چنانچه میگوید نوصان فضلك و چه دیدی و منصف
 راسی و رجلی بعطف عنسل و مسیح مذکور بقاء تعقیبی یعنی وضو کردم پس شستن رو
 و دستهای خود را و مسیح کردم سر و پاهای خود را با آنکه عنسل و مسیح مذکور عین وضو
 و تعقیب میباشد از تعقیب بواسطه آنکه در کلام مذکور بفضیل معطوف علیه است
 و حق بفضیل است که در ذکر بعد از اجمال بوده باشد چنانچه مضمر است عطف فعال
 بر نادیده بر پایه کریمه و نادیده نوح و تیر فعال آن ابی من اهل بقا با آنکه چنانچه از
 ان ظاهر میشود نداء و قول نوح عین یک دیگر اند و تعقیب بعدی در میان حق
 کجند بر این وجه صحیح کرده اند و خلاصه معنی به الله اعلم است که نوح پیغمبر علی
 نبینا و علیه السلام در وقتی که در کشتی نشسته مشاهده کرد که طوفان بمشابه
 طغیان کرده که هر کس را فرو گرفته است حتی پسر و دانا کرد بدگرگاه احدیت و گفت
 خدا یا بیدرستی که پسر من از اهل من است یعنی سزاواران هست که چنانچه پسر او اهل من
 گشته مرحمت خود را ورزده و سخات داده او را نیز بکشتی بر شاخ آب رساند
 نقد که آیه لیس من اهلک تارة عمل غیر صالح یعنی او از اهل نوبت و سزاواران نیست
 که از اهل نوبت باشد بیدرستی که عملها او از صالح سداد بیکانه است بگذارنا بیدرستی
 غریب گرفتار شود آنرا خدا قبل الهم شهر الله تا که این حکم بان با آنکه روی آورد
 شهر رمضان و فریاد امری بود که در توشک کبیرا بوده باشد تا مقام افضال

در کتب
 معتبره

خواهد راه یافت حضر رسالت صلوات الله علیه فرمودند بلای بن نویسید است
خواهد بود و ایمان نوابمانی نیست که خطای و قنوری بان راه نواند یافت بعد از آن
فرمودند که ای علی کسی که ترا شهید کند بجهنم که مرا شهید کرده است و کسی که ترا شهید
داشته است چرا که از من بمنزله من نفس منی و طهیت تو طهیت من است و تو وصی منی بر امت
من و خلیفه منی بعد از من که از بنی است من امیرت من با شی و ادبش از اراد او و نواله
من بدار می پسش و خطبنا ذات پوم تضامن شده است در خطبه معنی و عطا و با
ان متعدی بنفس شده است و الا خطبه معنی خود لازم است معنی نکام بالخطبه
و چون خواهند متعدی سازند متعدی بحرف می شود چنانچه در متعدی بنفس تضامن
معنی فعل متعدی می نمایند بان اعتبار متعدی بحرف می شود و در متعدی بحرف نیز تضامن
معنی فعل متعدی بنفس می نمایند و با اعتبار ان متعدی بنفس می شود مثل ما نحن منه که قیاس
این است که خطبه چون متعدی شود متعدی بلام شود تضامن معنی و عطا کرده اند و با اعتبار
ان متعدی بنفس شده است مثل قوله نعم ولا نضر و اعفوا عقده النکاح که قیاس است که نفس
متعدی جعلی شود گفته اند که تضامن معنی خود وارد آن شده است و با اعتبار ان متعدی
بنفس شده است و روزی که حضر امیر المؤمنین علیه السلام در کلام خود بطرف الهی
ذکر کرده و تعبیر از ان بذات پوم کرده و در بعضی آیات دیگر تصریح شده است بانکه
روزی جبرئیل خواه شعبان بوده است عطف فقال را بر خطبنا بقای بغیبی بانکه
همان عین خطبه است و تعقیب بعد از آن در میان نیست بر وجهی موجب می توان کرد
اول آنکه خطبنا در این تاویل باشد که از ادان بخطبنا یعنی او را مگویند حضر که خطبه
می خوانند از برای ما پس گفتند و ظاهر است که از ادان خطبه بر قول که نفس خطبه است تقدیر
دارد چنانچه مضرب در تعقیب است که می گویم من فرشته اهلکامها فجاها با سنا بیانا
و هم فانکون عطف فجاها با سنا را بر اهلکامها بقای بانکه آمد باس الهی را نسبت

در خطبه معنی و عطا و با

ادبش از

از زانی دارد روزی که او را در معرض اضای خود در آید و کسی که در این ماه قطع رحم
کند و با خویشان خود بدی کند قطع نماید حضرت عیسیٰ رحمت خود را از او در آن روز
و هر کس که در این ماه بکنازستی بجای آورد بنویسد حضرت عیسیٰ برایش زاری و از او
آتش دوزخ یعنی او را از آتش دوزخ نگاه دارد و کسی که ادا کند واجبی از واجباتی که
بر او فرض شده است در این ماه در پیابد ثواب کمی که هفتاد واجب مثل انزال در غیر این
ماه ادا کرده باشد و کسی که در این ماه بر من صلوات بپسندد سنکین کو زاندا ^و
حضرت زاری اعمال او را روزی که نوازی اعمال بندگانش است میکند و کسی که نیک
کند یعنی از قرآن در این ماه اینچنان باشد که تمام قرآن را ختم کرده باشد در غیر این زمانها
دیگر اینها شتر ناس در نهایی هفتاد و اینها بر روز شاکتاده است از پروردگار خود سواد
کیند که دیگر بر روی شما بنشدند و در نهایی دوزخ نیندستند عا کیند که دیگر بر روز شما
نکشایند شیطانی که شما را بر معامبت دارند در این ماه در بندند دعا کنید که ایشان را ^{نکو}
و شما تسلط ندهند امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند که بخوانم و گفتیم ای رسول
در این ماه کدام عمل جز نیک اعمال است حضرت فرمودند یا ابوالحسن طهرت اعمال در این ماه
انرا داشتن خود است از آنچه خدا بر اینکس حرام کرده است بعد از آنکه بگوید افتادند ^{سید}
که چه چیز سبب گریه شده است ای رسول خدا فرمودند که میگوید اندر امری که نسبت
صد و در آنرا جرمی بخورد حلال خواهند ساخت در این ماه و چنانچه مینیم که در آنوقت من
با تو خواهم بود و تو بنماز مشغول از برای عیاشی پروردگار خود که بر آنکس ^{هد}
شدگی که بد بخت ترین و شقی ترین اولین و آخرین باشد مانند کسی که ناله شود یعنی
توم صالح پیغمبر علی زینا و علی السلام را یکی که در و باعث وقوع آن بلیت عظمی ^{نمود}
و بد پس ضریبی بر یکجانب سر نوح خواهد زد و محاسن را از خون و نیکین خواهد ^{نمود}
من من گفتم یا رسول خدا در آن چنین دین من کلام خواهد بود و در اینان ^{خلاف}

مناجات کند بیدرگاه او ایشان را جواب دهد و چون ندا کنند او را بپیک گوید و
 چون دعا کنند غای ایشان را مستجاب کند ای گروه مردم بیدرستی که نفسهای شما
 در دهن عیالهاست پس ایشان را با استغفار و طلب آمرزش پروردگار خود از دهن
 برارید و چینههای شما را کنار گناهان شماست بدانکه کشند سبوح و نور و نماز و غسل
 آنرا از خود دفع نمایند و بدانند بدستی که حضرت عزت جل فرموده که هر که بگوید
 بی زحمت و کسرتی خود که عذاب نکند و عقیقات نماز گذار و نماز او چیزی را که سجده او
 از روی اخلاص میکند و نترساند ایشان را با شوق و زنج روزی که مردم در موقف
 بر سر او در میانند بگوید سرم هر کس از شما افتاد فرماید و بکشد و روزه مؤمن را
 در این ماه هر این خواهد بود او را نزد خدای تعالی ثواب کسی که بنده در راه خدا از فید
 بندگی رها کند از او نماید مسبب آمرزش او خواهد شد از جمیع گناهان گذشته و پیش
 جوی که حاضر بود ندانند پس رسول خدا ما را از هر قدر شایران نیست و استطاعت
 آن نداریم که اعطاء کسی توانیم فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که بگوید
 و خود را بازدارد از اشته و زنج اگر چه بصف خواب باشد برهنه کند و خود را بازدارد
 از اشته و زنج اگر چه بدم ای باشد که از آنکه کسی که روزه مؤمن را در این ماه بکشد
 اگر چه هر بصف خواب یا بیک دم این باشد ثواب خدا که در او میباشد ای معاشران
 کسی که در این ماه از گرفتاری در رفته بندگی خود را در کار بر دارد و تکلیف از آن
 خود را و رفع کند خدای بفرموز قیامت حساب از بس که انسان بکند از آنکه
 در این ماه شتر خود را از کسی باز دارد خدای تعالی غضب خود را از او باز دارد روزی
 که در معرزه خطیبان بر او آید و کسی که گواهی دارد در این ماه بیعی از حضرت عزت گوا
 هی و غزنی را در روزی که در موقف اهل او حاضر شود و کسی که صلوات رحم در این
 ماه بجا آورد یا خودشان وافرایی خود بینی نماید حضرت عزت رحمت خود را با او

مشتمل بر دینش پیش از آن خلاصه کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام آنکه
 روزی سول خدا صلی الله علیه و آله خطبه بر ما خواندند و در آنشای خطبه فرمودند
 که ای عاشر مردم بد شو که بشمار و او زده است نزدیک شده ماه پروردگار شما مفرودین
 برکتی نهایت و امرزش گناهان و مغفرتش پادان ماهی که نزدیک پروردگار شما بجز
 ماه هاست ایام آن بهترین روزها و شبهای آن بهترین شبها و ساعتها ی آن بهترین
 ساعتها صافی است که پروردگار شما را بپوشا خود خوانده است و خواننده است شما را در
 اذاهل کرامت خود و هر نفسی که از شما در این ماه برضاید تسبیح او است و جوابی که در او
 میکند عبادت او هر علی که در آن از شما و فوج باید از اعمال خیر و در گاه احدیت او
 قبولت و هر غایبی که در آن میکند مشیبات پس طلب کنید با خا و صر نیت و صدق
 عبادت و دلهای پاک از پروردگار خود نوبت و ایام بوظایف عبادت طاعت او را
 در این ماه از روزه داشتن ایام آن و تلاوة کلام الله و امثال آن چه بدین شیوه
 سعادت کلی است که در این ماه بزرگوار از رحمت و امرزش او محروم ماند و یاد او در یاد
 کوسنگی و نشستی روزی است از او صدقه بدهد از مال خود فقیرتر و مسکینان خود را
 و گرامی دارید در این ماه جمعی از خود که بکبر است و طول عمر موصوف باشند و رحم کنید
 بر خوردان و ضعیفان خود و صلوات رحم با خودشان خود بجا آورید و زبان خود را
 از بیپوده گوئی و نکلام بفرج نگاه دارید و چشم خود را بپوشانید از چیزهای بیک
 نظر بر آن بر شما حلال نیست و گوشهای خود را بیکر بدار آنچه شنید آن شمارا جابرنه
 و مهرت را و شفقت کنید بر پنا مردم تا بعد از شما بر شما شفقت و مهرت را سلوات
 و توبه کنید و بخدا بازگردد از گناهان خود و برادر بدستهای خود را بدرگاه الهی
 بدعا و طلب رحمت در اوقات نمازهای خود بواسطه آنکه او فایده از برای این بهترین
 اوقات مخصوص است نظر لطف و رحمت خود را در اوقات بر بندگان خود مبارک و دیکر

کتاب
 تاریخ
 طبرستان

در این ماه

يا عمالكم فذكروها باستغفاركم وظهوركم تقبله من اوزاركم فحفظوا عنها بطول سبوحكم
 واعلموا ان الله تعالى جعل ذكره اتم بعزته ان لا يعتدب المصلين والشاكرين ولا يورعهم
 بالثار يوم يقوم الناس لرب العالمين ايها الناس من فطر منكم صائما مؤثقا في هذا
 الشهر كان له بذلك عند الله عتور فيه ومغفرة لما مضى من ذنوبه فقبل يا رسول الله
 ليس كلنا يقدر على ذلك فقال علي بالسلام انقوا النار ولو بشق تمره انقوا النار ولو
 بشرية من الماء وايها الناس من خفف منكم في هذا الشهر عما ملك به من خفف الله عليه
 حسابا من كثرة في شدة كفره عنه غضبه يوم يلقاه ومن اكرم فيه بيما اكرم الله يوم
 يلقاه ومن وصل فيه وصل الله رحمه يوم يلقاه ومن قطع فيه دحر قطع الله عنه
 رحمه يوم يلقاه ومن تطوع فيه صاوه كتب الله له به من النار ومن ادعى فيه فرضا
 كان له ثواب من ادعى سبعين فرضة فيما سواه من الشهور ومن اكره فيه من الصلوة لم
 تقل الله ينزله يوم تحق الوازين ومن تلا فيه من القرآن كان له مثل اجر من ختم القرآن
 في غيره من الشهور ايها الناس ان ابواب الجنان في هذا الشهر مفتحة فاستلوا ربكم ان
 تغلقها عليكم وابواب النيران مغلقة فاستلوا ربكم ان لا يفتحها عليكم والشياطين
 مغلولة فاستلوا ربكم ان لا يلبسها عليكم قال ابو موسى بن عبد السلام فقلت وقلت
 يا رسول الله ما افضل الاعمال في هذا الشهر فقال يا ايها الصالح فضل الاعمال في هذا الشهر
 الورع عن محلام الله عز وجل ثم لم يزل يفتك ما يبكيك يا رسول الله فقال ابو بكر لما سئل
 منك في هذا الشهر كافي بك وانت نصلي لربك وقد ابغيت اشرف الاولين والاخرين
 شقوتها في نامة ثمود فضربك صريرة على فرك فحصب منها الحنك فقلت يا رسول الله
 ذلك في سلامه من بني فقال صلى الله عليه واله في سلامه من وسبك ثم قال يا علي من
 فقد مثلني ومن ابغضك فقد ابغضني لانك متى كعبه وطبقتك من طينته وانت
 وصبي وخلفني على ابني شق كرام مع نظام در صمن اخاز وودناش وانجام اغانا

تایید از شیخ
محمد علی
بن ابی طالب
عجل الله فرجه

که از فضیلت کوفه بوده و نهایت معرفت با حادثه است و علمای رجال مدح کرده اند از
پدر او حسن فضل که از صدکچین علمای رجال است از امام هشتم و قبله مصنف ابن الحسن
علی بن موسی الرضا علیه شریف النجاشی و الشاه از پدر بزرگواران عالی نیار امام موسی کاظم
علیه السلام از پدر عالی قدران قبله اجراء امام بیخون طوف محمد الصادق علیه الصلوة
الاکرام من الملک الخاق از پدر فدوسی طواران فدوی ارباب باطن و ظاهر امام محمد باقر
علیه من النجاشی و المنسلیات الحظ الكامل و الفسطا الوافر از پدر بزرگوار عباده آثار آن
کزیده خالق اللیل و النهار امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام الملاء الخافیه از
پدر عالی کمران نخستین امام حسین علی علیه السلام الله الملك الوفی از پدر و کلابت عمران
والاکرام المفضین و یحسنو الذین و سید الوصیین و فائذ الغر المحجلین امام الشار و النفا
علی بن طالب علیه السلام شریف الصاوی و السلام من الله الغالب قال ان رسول الله
صلی الله علیه و آله خطبنا ذات یوم فقال ایها الناس انی قد اقبل الیکم شهر الله بالقرکه
والرحمة العفر شهره و عند الله افضل الشهور و ایامه افضل الایام و ایامه افضل
و ساعته افضل الساعات و شهره عظیم فی الیضا فر الله و جعله منیه من اهل کرامه الله
انفسکم فی شیخ نومکم فی عبادته و عملکم فی مقبول و دعاؤکم فی مستجاب تسألوا
ربکم بنبأ صادقه و فلو یطالع من ان یوفیکم لصیامه ثلاثه کتابه فان الشی من حرم غیر
الله فی هذا الشهر العظیم و اذکروا بجموعکم و عطشکم فی جموع یوم القیامه و عطشکم
علی فقرکم و سآئکم و وفرا و کبارکم و ارحموا صغارکم و صابوا ارحامکم و احفظوا انفسکم
و غصوا اعمالکم لا یجمل النظر الیها بعبادکم و عمالا یجمل الاستماع الیه و یختموا علی اشیام
الناس حتی یختم علی اشیامکم و یؤبوا الی الله من ذنوبکم و ارضوا الیه ابدانکم بالذخا
ع اوقات صلواتکم فانها افضل الساعات یظن الله علیها بالرحمة الی عبادته یحبهم
اذا ناجوه و یبیتهم اذ انا دره و یسحب لهم اذ اذعوه ایها الناس ان انفسکم من مونه

اسماعکم

که سخی

بیشتر چون تواند بود که نصب یا اعتبار مفعول مطلق بود باشد جوازه است که
گاه هست مفعول مطلق غیر مصدر نیز میباشد بنا بر مناسبت و ملائمتی که بمصدر داشته
باشد بر این وجه که آن مصدر باشد یا مضارع بمصدر یا ماثلمان مثل ضرب سوطا بانکه
مصدر نیست مفعول مطلق واقع شده است بواسطه آنکه سوطا بمعنی ناز یا ناز است و آن است
خریب و ضرب مصدر است و اگر قبول نمایند که مفعول مطلق غیر مصدر میباشد میگویند
که منصوب بودن آن نیز عاقل است چنانچه از پیش رفت و کلام در این تقدیر است که گفتا
بالتو که و ما اشبهتک میتواند بود که کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد یعنی زکوة بدین
دفعه این مورد است و آنچه فاشدان باشد حتی بر بدن چشم و میشود بود که کلام امام
السلام باشد یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امثال اینها در کتب دیگر هم مذکور اند
تا آنکه بر بدن چشم را نیز مذکور ساختند و سبب نکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
اختلاج عین را نیز که عبارت از پرید چشم است از بجهت شوره انداختن که اختلاج عین
نیز بنا بر این طبع است که کرده اند اما نیست از افات بدچنان که کینت هر نوعی در کینت که بر
غیر عادت از جو بدن واقع میشود و سبب بانی رطوبت غلیظ چسبند که در بدن با هم
چسبند و بعد از آنکه کلاختند شد باز بخار غلیظ میشود و چون طبیعت در مقام دفع آن
میشود بواسطه غلظتی که دارد قوت دفع را کافی از عجزه دفع آن بر نمیآید و باعث
واضطرار عضو میشود و الله اعلم بحقائق الامور **مطلب** در این باب شده است
مذکور در شیخ زکوار فی الاسلام مجلدین بابویه و حمد الله از احمد بن حسن الفطان از
احمد بن محمد بن السجده القمی که نقل کرده و جلیل القدر صاحب کشف بوده و بانکه در نقل
نمودی بوده چو حدیث است از زوایا امامیه نقل کرده و حلقه عدیب ابابشاه داشته
از اصحاب امامان غیره اند و بعضی از او نقل کرده اند که گفته است من صد و بیست هزار حدیث
باستادان از پیغمبر و از ائمه و از سید خراسانی و از عیون میتوانم زود از علی بن الحسین قضا

که از قضا

تکلیف می آید
در مال و غیره

کتاب از آنکه مراد بقاقت امثال این مورد است و اذای زکوة بدین در ضمن هر یک از اینها مستحق
و کم کسبت که در اثنای چهل روز یکی از آن امور شدت او و وقوع نیاید و زکوة بدین
داده شود پیشتر و هر ملعون کل مال بزرگی یعنی از خیر و برکت و دولت و صاحبش
از آن خیر نخواهد یافت هر مالی که زکوة آن داده شده باشد کتاب از آنکه اذای زکوة منصرف
خیر و برکت و صفات دنیا پندار کوی بدید زکوة مال بدین که فضل و روزی پندار
به زکوة بیشتر دهد آنکوز و میتواند بود که ملعون بمعنی خود مستعمل باشد که در وقت از رحمت
است و مراد بمال صاحب مال باشد بحدی مضاف یعنی ملعون است و از رحمت الهی و در کسبت
زکوة مال خود ندهد بر فاسد فقره دیگر از کلام یعنی ملعون کل حبسند لا ینزله که از ملعون
در آن بر او شده است و بیاید از آنکه زکوة در فقره ثانی و اکتساب از زکوة کفین از
باب شاکلات که معنی آن در حدیث چهارم مذکور شد چه مناسب فقره اول خیر از آن
زکوة شده و الا بحسب اطلاق زکوة بر آن صحیح نیست و میتواند بود که بطرف اول
نیست باشد که شبیه شده باشد و وصول اکتساب با داشتن زکوة آن مال در آنکه هر
بجای ظاهر موجب نقصانند یکی در مال و یکی در بدن و هر دو مورد منع اند و آن در مال
حصول خیر و برکت و در بدن وصول برکت الهی و ثواب غیر مشایخ مجتهدین الحدیث و مجتهدین
کلام بصیغه مجهول است و هم چنین بنیک مراد مجتهدین صرف اتصال است که بزخم ناخن
و امثال آن در پوست بدین هم رسد خواه خون ظاهر شود و خواه نه و بیست و عشر مراد
عشر لغز بدین است و میتواند بود که اعم باشد از لغز یا او لغزش زبان در حال تکلم
لیکن بقدر دولت و یشاک الشوکه که عربی گوید شوکه الشوکه شوکه شاکر و شوکه
پوشنای بدین و غلبه و منصوص بودن شوکه در این فقره بمعنی مطلق بود
است و همچنین الحدیث و النکبة و العثرة و المصنوعه فقره های دیگر اگر کویند آنها
مصلحت است صحیح است که مفعول مطلق واقع شود بواسطه این بخلاف شوکه که مصداق

فقره این فقره

و زکوة بزرگوار است

که آنحضرت فرموده اند قال النبي صلى الله عليه وآله يوم قال لا صحابه ملعون كل فالأبريك
 ملعون كل جسد لا برك ولو في كل أربعين يوماً من قبل يا رسول الله ما زكوة المال
 ضد عرفتها فيما زكوة إلا حبساً فقال لهم إن نصابها ثلثة قال فتعبر بها وجوه الدين
 ذلك مشرفاً قال فلما رأاهم قد تغيرت ألوانهم قال لهم هل ندرت ما عرفت يقولون قالوا لا
 يا رسول الله قال بل الرجل يخذل يخذل الخدش وينكب التكب ويغير العثرة ويروض الهنة
 ويشاك الشوك وما أشبه هذا حتى ذكر في حديثه لخصاله العيان شرح كلام بل بعض
 نظام ان خلاصة افرینش در ضمن دوینش بیفش اول خلاصه معنی کلام امام علیه
 السلام آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده اند از خیر و برکت دو داشت هر مالی که
 زکوة ان داده نشود و از رحمت و عقربان الهی دور است هر بدیتی که زکوة انرا ندهند
 و اگر چه در چهل روز بکبر نباشد بعضی از خصایر محاسن در مقام استقامت و امداد کفایت
 ابرسول خدا زکوة مال نداشتیم که چه معنی دارند و بعد از زکوة بدنهای چست حضرت
 فرمودند زکوة ابدان است که اخی از افاضات با و برسد امام علیه السلام فرمودند که از
 شیندا این حدیث در کتاب روحی از صحابه که حاضر بودند تعبیر یافت و قوی و عظیم
 ایشان بهم رسید حضرت در آنجا چون اثر تعبیر در بشر ایشان یافتند دانستند که گاه
 برده اند که مراد یافت واقعه صعب بلیت عظیم اگر بسیار است که ستوان متعدد ایشان
 ازان فارغ اند چو جای چنان و در چسب در مقام تسلط خاطر ایشان دوامده فرمودند با
 بدانیند که من از این کلام چه معنی داده کدام گفتند ابرسول خدا حضرت فرمودند که
 گاه هست که از مترخارید و امثال ان اندک خراشید و دیداد می بزم برسد و گاه او را
 کدند خاطر و خونی دست میدهد و گاه هست که در وقت راه رفتن پای او بلغزش
 می آید و گاه او را اندک ناوائی و بیماری دست میدهد و گاه خواری دریا با در بید
 او میرزد و آنچه فاشند انباشد می بینند تا آنکه بوی چشم را نیز در ضمن انها ذکر کرد